بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه دوم سوره مبارکه احزاب

بحث در جلسه گذشته در آیه ۱ بود که خداوند به پیامبر گفت اِتّقِ الله از خدا بترس و پرهیز کن و لا تُطع الکافرینَ و المنافقین از کفار و منافقین تبعیت نکن و بدان که خداوند بر هر چیزی علیم و حکیم است. آیه شریفه ۲ پاورپوینت نداشت. چند نکته داره که عرض میکنم. در آیه شریفه ۲ می‌فرماید " وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ " از آنچه که از جانب خداوند به تو وحی می شه تبعیت کن. اینکه "وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ " از آنچه که به تو وحی میشه تبعیت کن این سوال رو طبیعتا در ذهن میتونه ایجاد کنه که اینجا این واتّبِع یک مرتبه از کجا آمد و چی شد که خداوند به این مطلب اشاره کرد؟ با توجه به سیاق " وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ " رو چطور تفسیر می کنیم؟ چون خداوند علیم و حکیم هست اِتبع؛ تو اگر که مخیر باشی بین تبعیت از موجودی که یک چیز را می‌داند و یک چیز را نمی‌داند یا کلاً نمی‌داند یا می‌داند ولی از او داناتر هست، بهت بگن وَاتَّبِعْ می‌گی چرا. اما اگر بگن یه موجودی عالم وعلیم و حکیم است علی‌الاطلاق همه چی رو می‌دونه حکمتش هم کامله، اگه بهت بگن اتبع دیگه سوال و اشکالی نخواهی کرد. می‌خواستی تبعیت بکنی از اونی که اکمله، اتّم، اعلم، احکمه که خب هست دیگه؛ قبلش میگه " وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ " از کافرین و منافقین تبعیت نکن، از کی تبعیت کنم؟ می‌گه از اونا تبعیت نکن من علیم و حکیم هستم از خودم تبعیت کن.

"وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ " چرا من ربک؟ چرا نگفت من الله؟

چون وحی از شئون ربوبیت است. حالا چرا وحی از شئون ربوبیت است؟ چون رب باید برای همه چیزِ مربوب برنامه داشته باشد از جمله اینکه این مربوب من الان می‌خواد حرکت کنه باید و نبایدهاش رو کی باید تعیین کنه؟ منِ رب. پس اینکه می‌فرماید من ربک از این باب است که وحی از شئون ربوبی خداوند متعال است.

اگر الله می‌گفتیم، اینکه وحی از اختصاصات کدام یک از شئون الله است معلوم نمی‌شد. خلاصه کردیم یعنی از الله قسمت ربش را گرفتیم یعنی این وحی رو به رب می زنیم، اگر چه که طبیعتاً به الله هم می‌خورد چون رب بخشی از الله است.

"إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً " می‌فرماید: خداوند به رفتار شما، که تعملون طبیعتاً از قبلش به نیت و فکر وهمه چیز دلالت دارد، آگاه و خبره است؛ خبره بودن با آگاه بودن و عالم بودن متفاوت است. مثلاً اینایی که تنهایی در یک ردیف می‌شینن معلومه آگاه هم نیستن چه برسه به خبره بودن اینا کلاً ناآگاهن. چقدر تحویلشون گرفتم!!!!!

عالِم آگاه است. خِبره یعنی کسی که وارد عمق شده هم بیشتر می‌دونه و هم جزیی‌تر و ریزترمی‌دونه.

کان در مورد خداوند یعنی کان، یکون، سیکون، سوف یکون، کائنُ اینا در مورد خداوند میشن معنی کان. کان یعنی بوده یا هست یا خواهد بود نزدیک یا خواهد بود دور یا کائن به معنای اسم فاعل که دلالت بر استمرار می‌کند. در مورد خداوند به معنای همه این‌هاست. یه وقت در جایی می فرماید مثلا کان الله یعنی خدا بوده، اصلا کان در مورد خداوند به

معنای ماضی نیست و کان در مورد خداوند دلالت به گذشته نمی‌کند. کان در مورد خداوند گذشته، حال، آینده دور و نزدیک اطلاق می‌شود.

پاسخ سوال بچه‌ها: تبعیت از اطاعت بالاتر است چون اطاعت منوط به امر است باید کسی چیزی بگه. تبعیت اینه که کسی امر هم نکرده خودت رفتی دنبالش ببینی مد نظرش چیه اونو بیاری.

اطاعت نسبت به امر است و تبعیت نسبت به امر و غیر امر است. یعنی اتباع کامل‌تر است لزوماً پسینی نیست می‌تونه پیشینی باشه.

جواب به سوال: اینکه در قرآن هست "وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ " باید برسیم ذیل آیه، یک جاهایی کفار می اومدن به پیغمبر می گفتن ببین اینقدر دعوا نیاز نیست، حالا عبارت بنده، میشه یک جور دیگه هم کنار اومد شاید حرف هم نمی زدن می رفتن، اطرافیان به پیغمبر می گفتن یا حدس خود حضرت صلوات الله علیه و آله این بود که اینها میگن آقا شما یه جاهایی اینقدر تند و تیز نزن ما هم با تو یه همراهی میکنیم، مثل اون جاهایی که خدا به پیغمبر می‌گه نزدیک بود "تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ "به این معنا نیست که واقعاً پیغمبر میخواست به اونها مایل بشه. انقدر پیغمبر حرص ایمان آوردن اینها رو داشت یه جایی می‌گفت مثلاً حالا اینها می‌گن برای اینکه متوجه بشن اشتباه می‌کنن من بگم باشه اینکه شما می‌گید ولی ببینید اشتباهه

تا ایمان بیارن و عاقبت به خیر بشن. خدا می‌گه نخیر حق نداری این کار رو بکنی و لذا یه جایی حتی رابطه پیغمبر با کفار اطاعت نیست اتباع است واقعا، یعنی اونها چیزی به پیغمبر امر نکردن؛ پیغمبر می دونه چی تو ذهن اونهاست برای اینکه آنچه در ذهن اونهاست رو یک جوری محقق بکنه تا اونها ببینند که اشتباه می کنند و بعد ایمان بیارن داره حرص می زنه.

خداوند می‌گه نخیر حق این کار رو نداری. تو فقط مامور ابلاغی. اینکه ممکنه به واسطه اینکه فلان مطلب مد نظر اونها رو اگر برآورده کنی اونا به تو مایل بشن و سمت تو بیان من این ایمان رو نمی‌خوام. شاید این باشه ولی واقعش اینه که ببینیم شانش چیه چون اینجا واقعاً اومدن امر کردند؛ یعنی در واقع پیشنهاده به پیامبرکه تو این کار رو نکن(نهی بود) ما هم این کار رو نمی کنیم که پیغمبر فرمود بلند شید برید دنبال کارتون.

"وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ" در اینجا دقت کنید چهار دستور پشت سر هم اومدپشت سر هم بود ۱- اِتّقِ الله ۲- ولا تُطِع ۳- واتبع ۴- و توکل. تقوا پیشه کن، از اینها اطاعت نکن، از وحی تبعیت و اتباع داشته باش، توکل کن.

مخاطب کیه؟ ظاهراً حضرت. میگه وتَوکّل، ولی در واقع همه مخاطب هستند. چرا؟ چون ۱- گفته شده یا ایها ۲- بما تعملون که فعل جمع به‌کار برده است؛ داره با پیغمبر صحبت می کنه ولی می فرماید: "إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا " فعل جمع به کار برده. یا ایها می‌خواست غفلت زدایی بکند یعنی همه حواستون باشه دارم با پیغمبر صحبت می کنم و بعد اِنّ الله کان بما تعملون همه تون با هم خدا بهتون خبیر است نه اینکه فقط پیغمبر واِلّا می شد "إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُ خَبِيرًا ".

به این دو دلیل توکل دستور عام است واتبع ما یوحی هم البته عام است اما نوع تبعیت از وحی علی رغم اینکه عام است

یکسان نیست. تبعیت پیغمبر از وحی یک جور است، مستقیم است، بلاواسطه است. من و شما چجوری ایم؟ غیرمستقیم و با واسطه هست که حضرت میگیرن در سینه ی مبارکشون حفظ میکنن بعد به ما ابلاغ میکنند. ما اونوقت باید واتبع «اتباع کنیم»و تبعیت کنیم. پاسخ به سوال: بله همش به چهارتاش میخوره اما نوع تقوای پیغمبر، نوع عدم اطاعت او، نوع اتباع او و نوع. . همش با ما فرق میکند اما دستورات، دستورات عام است. الان فرض بفرمایید که ما رابطمون با کفار و منافقین چجور باید باشد؟ ماهم نباید اطاعت بکنیم اما عرض کردم که اطاعت نکردن به معنای قطع ارتباط نیست . مثلا اگر کسی کافر بود بگیم آقا ما اصلا نمیخوایم تو رو ببینیم! پاسخ به سوال: توکل دستور چهارم بود لذا اینجا میشد بحث بکنیم، تو سه تای قبلی اگه میگفتیم یکیش هنوز مونده بود، چهار تا دستوره، این چهارمیه، لذا تو چهارمی از اولی تا چهارمی اومدیم. پاسخ به سوال: نه . ببینید، در مورد پیغمبر حضرت یک جایی مثل صلح حُدَیبیّه یک چیزی ناظر به خود اوست و میداند؛ ممکنه خیلی از ظاهر بینها آن را نفهمند . او اختیار خاص خودش رو داره. خب؟ تو اینکه توکل به خدا بکنه، تو اینکه از وحی تبعیت بکنه، ممکنه ویژگی هایی برای پیغمبر بشه تعریف کرد ناظر به علم او یا عمل او که ما از آن ها اطلاع نداشته باشیم و مامور باشه به یک امر خاص اما در کلیت دستورات ما با پیغمبر تفاوتی نداریم حالا این تفاوت تو واتبع ما یوحی خیلی روست . چون معلومه رابطه ی ما با فرشته ی وحی و مطلب وحی و مصدر وحی با پیغمبر فرق میکند ولی تو اتق الله عام است اما تطبیق که میکنیم میبینیم تو واتق الله نماز شب برای پیغمبر می آید ولی برای من و شما بصورت واجب نمی آید.

مفهوم دقیق توکل چیه؟ و توکل علی الله توکل. . اول به خودمون نگاه کنیم. ما چجوری توکل میکنیم؟ معمولا وقتی که فکر خودم به جایی نمی رسه، یه خرابکاری به بار آوردم بعد یه فرصت دیگه ای هست مثلا یه مسیری ادامه داره، اینجوری میکنیم: توکل به خدا یعنی معمولا وقتی که میخواهیم بگیم مقبره ی ابوی ضرر میگیم توکل به خدا .، یعنی دیگه قناری خور مثلا. این معنای توکل یعنی خداوند خیلی لطف کرده به انسان ها که من خدا نیستم کسی اینجور توکل میکرد از همون بالا میگفتم با شهاب ۳بزنن وسط پیشونیش، با یک موشک دور برد. این توکله الان؟ دیگه اینجور شد. ما به این در زدیم نشد با اونها هم نشد. دیگه توکل به خدا. یعنی چه صبری خدا داره اینهارو نمی زنه بترکونه. این چجور توکل کردنیه؟ مثلا بعضیا اینجور میکنن: دیگه نمیشه. خدایا دیگه ببینیم خودتو نشون بده. بعد بعضیام یجوری نگاه میکنن. از حضرت اباالفضل کمک بگیرها. این کار، کار تو نیست. همون حضرت اباالفضل مگه ورودی بکنه . نمیگنها اما حرکات همینه. دیگه آدم روش نمیشه با اون شدت و حِدّت بگه با یه پیچی همینو میگه. اینجور توکل کردنه؟

بعضیام توکلشون اینه: میگیم که مثلا براتون خواستگار میخواد بیاد، میگه آره دیگه ما گفتیم هر کی اومد توکل به خدا باهاش ازدواج میکنیم. هنو نیومده که! ندیدی! دیگه ما گفتیم توکل به خدا هر کی بود. پسره میاد از در میاد تو چشاش یجوریه . چیه؟ معتادم. ما دیگه توکل به خدا کردیم، همینه. واقعا معنای توکل اینه؟ اصلا آدمای متوکل همش اینجورین: هعی . دیگه توکل به خدا یعنی بدبختی به اون نقطه ی بی نهایت که رسید میگه دیگه هیچ راهی نداره؟ هیچ کاریش نمیشه کرد؟ مساعده نمیدن؟ خیلی خب دیگه توکل به خدا. این معنای توکله؟

این معنای توکله؟ معنای توکل اینه که کوتاهی خودمو بندازم پای خدا؟ اونجایی که باید فکر کنم، تحقیق کنم، استشاره کنم؟ بگم واقعا معنای توکل اینه؟

لذا نگید ما توکل به خدا کردیم تهش خراب شد شما توکل به خدا نکردین، شما یک بروزی از اون دیابت فوقانی تو اسمشو گذاشتی چی؟ توکل این نشون میده که شما دچار خوشحالیه جهش یافته هستید، هیچ ربطی به توکل نداره.

معنای توکل اینه: خدایا می خوام این کار رو شروع بکنم، توفیق این کار رو خودت دادی، میرم به امید تو جلو توکل . هرجام که گیر کردم با توکل به تو دارم پیش میرم کمکم کن اگه برطرف نشده حتما خیر تو بوده. یا علی، توکل یعنی این تو آغاز بکن پرو پیمونم جلو برو نتیجم هر چی شد کاری نداشته باش.

پیغمبر در جنگ بدر به خدا توکل کرد یا جنگ احد؟ بدر که مطمئنیم، ولی حقیقتش احد باید یه فکری بکنیم ! این عقلش انقدر کار میکنه.

چون میبینه شکست ظاهری به وجود اومده فکر میکنه پیغمبر توکل نکرده، خب حالا اینه؟؟

خدایا توکل کردیم؟ ما که توکل کردیم چرا شهید شدیم؟ چون توکل کردی شهید شدی.

خب پیغمبر تو جنگ احد توکل کرد این همه یار از دست بده، چون توکل کرد، خدا یاران او رو یه طوری بعد از جنگ احد تابع او قرار داد که وقتی گفت خندق بکنید دیگه حرف و نقلی آغاز نشد دیگه پیغمبر حالا چه مقدار حرفا و نقل هارو عرض خواهم کرد اگر عمری باقی موند اما این که نفس تبعیت، ، سر جنگ احد همه به این نتیجه رسیدند که وقتی حضرت فرموند تو شهر بمونید بهتره بگید چشم. انقدر . اساسا ما نظرمون اینه. اساسا. . اساسا هفتادتا شهید دادیم، اساسا یه جایی فرار کردید. .

یه عده فرار کردند از جنگ احد بهشون گفتند: آقا پیغمبر کشته نشده برگردید، راه افتادند سه روز بعد رسیدند مدینه کجا رفته بودند؟ یعنی یارو چقدر باید فرار کنه که سه روز تو راه باشه؟ ببینید تا کجا رفته بودن؟

مفهوم دقیق توکل اینه؛ خواهش میکنم شیرین کاری های مربوطه رو به نام توکل ثبت نکنید.

وقتی که این کار. . این کارو نکن ها! این به این هفت دلیل غلطه. ببین دلایل شما درست، ما توکل به خدا کردیم؛

توکل به حماقتت کردی با عرض احترام و تقدیم احترامات فائقه و بالاخره بالغه. شما الان رو حماقتت داری این کارو می کنی و می بندی؛ آقا پسر اومده، میگم که اخلاقش چطوریه؟ میگه استاد اخلاقش رو ول کنید، اعتقادش چطوریه؟! میگه استاد اعتقادش رو ول کنید، ببخشید همه چیش رو ول کنیم چیش رو بچسبیم؟! ! استاد این ابروها اومده بود اینجوری به هم خورده بود. . اصلا حالتی رفت که محراب به فریاد آمد هست استاد، ما از اونها شدیم! ببین این برای تو همسر نمی شه من سوال کردم میگن خیلی آدم تند مزاجیه! استاد تند مزاجی جلوی اون هیچ اصلا. . ! ببین این به جهت علمی هم میگن یک دانشگاه مثلا شوشستان سفلی پودمانی شبانه غیرحضوری رشته برنج دم کنی قبول شده، ترم یک مشروط شده باز میگه استاد اون پیچ پیچ ابرو. . ! بعد میگه استاد من همون شبی که اومد گفتم خدایا با توکل به تو! الان که خیلی حالت گریه گرفتی یعنی کار درست شد؟ ! بسیار خب؛ سه روز بعد می بینمش میگه استاد خیلی التماس دعا. .

این پسرها تازه عقد میشن میان میگن استاد خیلی التماس دعا، میگم بگو چه گندی خورده بهت!؟ اینجور التماس می کنی ! اینها اسمش توکل نیست ما با مزاح گفتیم و رد شدیم اما خدا به ما عقل داده؛ اَلعَبدُ یُدَبِّر و الله یُقَدِّر تدبیر با

خودته تقدیر با خداست تو کَلّتو مکار نمی اندازی، خراب کاری می کنی، می زنی به در و دیوار بعد میگی خدایا اینم نتیجه توکل به تو! خدا میگه کی به من توکل کردی من گفتم عقلت رو بکار بنداز این آدم از راه اومده از جیبش مواد مخدر ریخته بیرون میگه قره قوروته! اینها قره قوروته؟ قره قوروت این شکلیه؟! اینکه تریاکه الان؛ استاد شما همش میخواین ما ازدواج نکنیم؟! خیله خب برو ازدواج کن با یک تریاکی.

معنای توکل اینه که ما آنچه خدا بهمون داده با توفیق الهی به کار میندازیم از عقلمون، استشاره، تجربه ی دیگران هر امکاناتی که داریم به خدا میگیم خدایا من دارم با توکل به تو پیش میرم اگر به هر دلیلی خیر و صلاح من نیست هر مرحله ای که صلاح دونستی بهم بزن. رفتیم آزمایش، نخوردیم مگه توکل نکردی به خدا؟ بگو الحمدالله، چی میدونی چی برات مقدر شده بود پس فردا با سرو صورت زخمی و دو تا بچه تو بغل برگردی خونه پدرت خوبه؟ دور از جون همتون.

لذا توکل رو به معنای یه حالت یله کردن امور و . . دیگه ببینیم چی میشه توکل به خدا نگیریم، این مفهومه توکل.

پاسخ به سوال: نمی خوام حالا بگم این علامت چیه، میخوام بگم این توکل نیست؛ حالا ریشه اش چیه هزار تا چیز می تونه باشه یک وقتی نه اصلا ناشی از نداشتن تدبیرعلمی و عملی خود فرد هست لزوما به اونها برنمی گرده اما توکل این نیست؛ یعنی اینکه کارهات رو انجام نمیدی مثلا تحقیق کردی از پسره؟ نه دیگه توکل به خدا، یعنی چی که توکل به خدا؟! اسم انها رو توکل نذارید وقتی هم خراب میشه خواهش می کنم چپ چپ به خدا نگاه نکنید؛ بعضیا یه جور به آسمون نگاه میکنن الان لایه اوزون سوراخ شه برا چی اون جور نگاه میکنی؟ تقصیره خدا چیه؟ عقلت رو جمع می کردی!

"وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ"، چرایی امر به توکل:

چرا خدا گفته توکل کنید؟ مگه خدا چی داره که بقیه ندارن؟ "وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا"، خدا کفایت میکنه ها، "أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ "؟ خدا برا بنده اش کافی نیست؟ حالاشما بگو اخه خدا. . استاد شما میدونی ما چقدر حاجت داریم؟ آره، میدونی مهم ترین حاجت ما چیه؟ آره، میدونی؟ آره میدونم

خب خدا میخواد چی کار کنه؟ خدا پسر داره؟ خدا پسر داره، باور کنید، به پسرا میگم خدا دختر داره. همه ی شما دخترای خدایید نه! ما دختر مثلا آقای رضایی، محسنی، علوی اینها هستیم. نه شما دخترای خدایید سرنوشت همه ی شما دست خداست خدا شمارو برای کسی مقدر بکنه اتفاق میفته، پس ما دیگه. یه پسر میشینه تو خونه خب خدا دخترتو بفرست، پسر جان شما به مادره محترمه بفرمایید که چشم بندازن این وری، اون وری! هم شیره ای رو پیدا بکنن تماسی با والده ی هم شیره مربوطه بگیرن هماهنگی ایی بفرمایند تشریف بفرمایند به اتفاق خاله خانم، مادربزرگ و خواهر جون هی نگاه بکنند و بپسندند بعد باز اونا شمارو بپسندند، پدر مربوطه شمارو بخوان، صحبت بکنن، اینا منافاتی با توکل نداره

ولی تو همش بسپر دست خدا، خدا اگه گفت نه بگو باشه؛ .

خب! نتیجه چی میشه؟ نتیجه این میشه که چشم تو، دست تو، گوش تو تمام جوارح و جوانح تو میشه خدایی! خدا میگه کارات با من باشه الان فرض بفرمایید که مثلا یه سفر میخوایم بریم مثلا فرض بفرمایید که بنده و همه ی شما یک اردوی مشهد می خوایم میریم، خب؟ یا حالااگه تابستون بشه و این برنامه ی دماوند و بتونیم هماهنگ کنیم ان شاءالله میخوایم بریم دماوند، میگیم آقا یه نفر چی باشه؟ کارها رو بسپریم دست این، مثلا نفر اول آدمییه که چند تا اردو برگزار کرده یعنی هر کی با ایشون رفته اردو هی زنگ میزنه کی اردو برگزار کنیم؟ یه آدمو میشناسیم این کاره هست؛

خب کاره دماوند و هماهنگیش دست کی باشه؟ همه میگن ایشون؟ میگم مطمئنید؟ آره آره بهتر از او واقعا سراغ نداریم خب الان خدا میگه کاراتو میدی دست من؟ من کار شمارو تنظیم بکنم؟ بلدی؟! ! (ما خطاب به خدا میگیم)آره یه چیزایی بلدم(خدا داره میگه). . کامل و دقیق و برنامه ریزی و اینا. .؟ بلدی؟ حالا ما به خدا هیچ وقت این جوری نمیگیم، نمیخواد بگی، کافیه عمل کنی خدا میگه کافیه بسپری دست من خدا تا پیش ببرم.

یک بار یه مثاله خیلی خیلی بی خود زدم. یکی از شما میاد به من میگه استاد ببخشید پول داری؟ چقدر؟ یک میلیون. برا چی میخوای؟ مثلا برا ده روز نیاز دارم از خودتون دارید به من بدید؟ میگم که تا شنبه ی هفته ی بعد به هیچکس نگوها من شنبه یک تومن رو برات میارم ولی اگه به کسی بگی نمیدم بهت یعنی اگه از کس دیگه ای هم درخواست کنی نمیدم بهت ولی اگه از من تنها بخوای من شنبه یک میلیونو رو برات میارم! خب مثلا الان شما، من بگم قطعا شنبه میارم اعتماد میکنی؟ بله دیگه خواهش میکنم ما انقدر شمارو قبول داریم، خدارو هم همینقدر قبول دارید؟

من یه وقتایی یه حرفایی میزنم بعد بعضیا میان میگن ما دلمون یه جوری شد اما ای کاش دل ما یه جوری بشه که بعد دیگه از اون به بعد یک جوری بمونه.

آقای سیف رئیس بانک مرکزی رو بیشتر قبول دارید یا خدارو؟ با اطمینان نمیتونید بگید خدارو، چرا؟

چون ده میلیون پول گیرتون میاد تو بانک میذارید مطمئنید سودشو میدن ولی میگم قرض الحسنه به یه مومن بده ۶ماهه، یک ساله، میگه آخه ارزش پول داره روز به روز زیاد میشه خدا گفت " مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ "من زیاد میکنم یه جا میگم " أَضْعَافًا کَثِیرَةً" من چند برابر بهت میدم، خب حالا درست گفته خدا، بگم.

حالا واقعا قبول داری تورم باعث میشه ارزش پول کم بشه؟ رو کاغذ آره! اما مشکل اینه که همه چیز رو کاغذ نیست، بعضی چیزها هم پشت کاغذه، یه برکتی یه جا میاره، مثلا میگه یه جا قرض الحسنه اورد هیچ برکتی ندیدم تو زندگیمون، بگم برکت چی بود؟ قرار بود سرطان بگیری ۱۵۰ملیون خرجت بشه بعدم بمیری، چون قرض الحسنه دادی خدا از سرت برداشت. از کجا میدونی؟ تو بگو از کجا نمیدونی؟ چون خدا گفته یه کاری میکنم برات حتما یه کاری کرده اگه نمیفهمی اون کارو نگو نبوده؛

آقا به همین راحتی؟ آره به همین راحتی، مام جزء مشرکین هستیم . مشرکین حزب اللهی محجّبه انقلابی و۹۶درصدی چه بسا، شایدم چهار درصدی، نمیدونم با این صدقه هایی که میدید شما ها!

خب؟ ما؟ به همین راحتی؟ آره به همین راحتی ما مشرک میشیم خدا امر به توکل کرده چون آنچه به عنوان توکل نیازه در اوهست، امیرالمومنین علیه السلام می فرماید.

جنگ بدر چه شکلی بود چهارتا مقایسه بکنم: تعداد دو سپاه چند چند بود تو جنگ بدر؟ ۹۵۰تا بودن، این ور۳۱۳تا(تأکید به دست برا اینه که تبدیل به بازار شام نشه به خصوص آقایون که جهت صدارو هم خوب تشخیص نمیدن، واقعا این جوریه که میگن آقایون تو تشخیص جهت صوت اشتباه می کنند واقعا اینجوریه؟!

دانشجویان میگن: بله ولی نه همیشه

خیلی خوب، تعداده دو تا سپاه ۹۵۰در مقابل ۳۱۳، مرکب سپاه قریش کلی شتر و اسب داشتن، سپاه اسلام تعداد مرکب هاشون بعضیا میگن زیره تعداده انگشتان یک دست بوده!

کلی اسب و شتر. هیچی اسب و شتر، اینم دو

سه: غذا چی بود؟ در اردوگاه قریش در جنگ بدر شتر کباب میکردند میخوردند گوشت شتر کباب میکردند این ور حداکثر ته غذای اعیونیشون خرما بود، اینم سه

چهارم: سلاح دو سپاه چی بود؟ سپاه قریش: نیزه داشت، شمشیر داشت، تیروکمانم داشت، سپرم داشت، کلاه خودم داشت، زره هم داشت، فقط سلاح این ورو میگم کلی از سپاه اسلام با چوب و سنگ اومده بودند حتی شمشیر نداشتند!، مگه میشه؟

بزرگواران یک عده از مهاجرین وقتی رفته بودند مدینه روی سنگی جلوی مسجد میخوابیدند اسم اینا شده بود اصحاب صُفّه! اینها لباس در حدی که ستر عورت بکنند نداشتند لذا تصور نکنید ای بابا! در مدینه چهار تا شمشیر پیدا نمیشد؟ میگم لباس در حد ستر عورت نداشتند. خب این فضای دو جنگ!

معنای توکل و دقت بکنید: امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: که پیامبر نازنینمون که رحمت خدا بر او باد در شب جنگ بدر حضرت از اول شب تا خودِ صبح حضرت کنار یک درخت نشسته بودند مشغول مناجات بود اصلا انگار نه انگار فردا ما قراره بجنگیم!

نه این که فرمانده بیکار بشینه، فرمانده برنامت برا جنگ چیه؟ دعای توسل

آقا برنامه برا جنگ که دعای توسل نیست، برنامه برا جنگ اینه که نقشمونو کشیدیم بسیار خوب، رسیدیم شب عملیات الان دعای توسل میخونیم، خب؛

خدا رحمت کنه شهید برونسی رو که بی دلیل نبود که پیکر مطهر ایشون روز شهادت حضرت زهرا(س)پیدا شد و برگشت

یه شاگرد بنا به قول آقا اوس حسین، اوس عبدالحسین ایشون یه عملیات ایضایی قرار بود بکنن بعد یه معبری باز بشه؛ آهان، یک عملیات ایضایی جای دیگه بکنند اینها یک معبری رو باز بکنند که عملیات از اونجا اتفاق بیفته؛ میرسند به یه

جایی که مثلا از یه معبری رد بشن که قرار نبوده اونجا خنثی نشده باشه، میبینن عراقیا اون جارو مین گذاری کردن، اگر اینا بخوان وایسند و خنثی بکنند و اینها، عملیات به تعویق میفته و خسارت چنین و چنان و شهادت. .

همه گیر میکنند شهید برونسی میگن چی کار کنیم؟ همه برنامه ریزیارو کردیم توکل یعنی این، همه کارا شده خوردیم به یه میدون مین پیش بینی نشده! سرشو میذاره رو زمین هیچکسم نمیفهمه داره چی میگه بعد میگه یک توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها پیدا می کنه، بلند میشه میگه از اینجا بیاید؛ راه میفتند از تو میدون مین رد میشن، کارها انجام میشه عملیات با موفقیت انجام میشه بعد بقیه هم میگن خب پس بریم، کسایه دیگ که میان از اون جا رد بشن تا میایند رد بشن مینها منفجر میشه.

کاراتو بکن بعد توکل کن، تحقیق بکن، استشاره بکن، با طرف صحبت بکن، راستی آزمایی بکن، توکل. از اولشم با توکل این کارهارو بکن نه این که هیچ کدوم از کارها رو انجام ندی توکل کنی!

درس میخونی؟ نه! ما جاش میریم هییت، خب الان بریم هییت گریه بکنیم بعد فردا جوابها چی؟ ابا عبدالله جوابها رو میرسونه. ازاین خل و چلا رو دیدین؟ میگم بابا برو درستو بخون، میگه نه من الان به جاش گریه میکنم، جاش گریه میکنی فردا هی به برگه نگاه میکنی امام حسین کجایی؟ امون از جدایی! خب نیست حضرت.

امیر المومنین علیه السلام می فرمایند: پیامبر نشسته دائما داره مناجات میکنه، اصحاب میگن آقا فردا جنگه.

حضرت صلوات الله علیه می فرماید: انچه برای جنگ باید انجام میدادم انجام دادم. روی کاغذ رو انجام دادم الان باید پشت کاغذ رو پر کنم؛ پشت کاغذ چیه؟! بشین اینجا بگو خدایا، منِ عبد کوچک، ذلیل، حقیر، مسکین، مستکین توکه «لایَملِکُ نَفعا و لا ضَرّاً و لا مَوتا و لا حَیاتا و لا نُشورا» آنچه به ذهنم اومد که اونم توفیق تو بود انجام دادم اومدم توکل بکنم بگم تو کمکم کنی بعد خدا برمیگردونه فردا سپاه اینها در مقابل اونها قرار می گیرند لت و پار میکنن کفارو تموم میشه میره با ۳۱۳ نفر در مقابل ۹۵۰ تا. اما چرایی امر به توکل اینه که آنچه برای توکل نیاز هست دست خداست یعنی شما داری به کسی توکل میکنی که هرانچه برای تحقق موضوع مورد توکل نیاز است دست او هست . تو چی می خواهی خدا نداره مال می خواهی؟ فرزند می خواهی؟ همسر می خواهی؟ خونه می خواهی؟ عزت می خواهی؟ دنیا می خواهی؟ آخرت می خواهی؟ تو بگو چی می خواهی تا بگم خدا داره یا نداره !! بعد چقدر بده من میگم تو بیا جنس رو از سرچشمه به بهترین نحو و کامل ترین نحو و فراوان بگیر میگی نه بعد میری سراغ کی!! من به شما میگم اینجا سرچشمه است بیا بهترینو زلال ترینو خنک ترین آب رو بردار میره پایین هزار جور میکروبو گرفتاریو چیچیک وارد این آب میشه بعد اون پایین یه اب گل الودی که مواد شیمیایی و فاضلاب اینها وارد شده لیوان می زنه توو اون؛ میگم خب از سرچشمه بیا خوبشو بردار نه من ازاینجا برمیدارم. این حکایته ادمایی که تو دنیا جلو همه سر خم میکنن غیر از خدا، یعنی به بقیه که میرسه چاپلوسی اش در حدیه که دماغش به زمین میرسه بعد میگیم دو رکعت نماز بخون، نه این رفتار ها به نظرم شایسته انسان نیست . وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ بعد کی به تو گفته وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ ؟! خدا ! خب همون خدا گفته نماز بخون أَقِمِ الصَّلَاةَ هم همون و لقد کرّمنا گفته؛ .

این حکایت ادمایی که نمیدونن با کی طرف هستند و حالا شما تصور بکنید چقدر اولیا ی الهی از این غصه می خورن که میبینن یه سری آدم از همه طلب میکنن غیر از اونی که باید ازش طلب کنن! از همه عالم و آدم کمک میگیره غیر از خداوند متعال

و کفی بالله وکیلا . خب وکیل بودن خدا و کفایت وکالت او از چه بابی است؟؟ از این باب که هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن . کی هست توو این عالم که خداوند بهش علیم و قدیر نباشه؟ توانمند بر او نباشه؟

پاسخ به سوال دانشجو: نه خودتون دارین میگین سنت های متعدد خب!! من هزار تومان صدقه می دم فردا میبینم که یک کاری بهم پیشنهاد میشه مثلا یه طرح تحقیقاتی خیلی پرو پیمون، شما صدقه می دید فردا مثلا دزد میزنه ضبط ماشینتونو یه سری کیف که مثلا توو ماشین بوده میبره چند جور میشه به این موضوع نگاه کرد

یک: بیا صدقه دادیم اینم خوب شد کم صدقه دادیم خودِ ماشینو نبردن؛ مثل اون بنده خدایی بود که تو صندوق صدقات پول انداخت بعد اومد از خیابون رد شه ماشین زد بهش، یه نفر اومد تو صندوق صدقات پول بندازه گفت: ننداز، ننداز کار نمیکنه چون به خودش که صدقه انداخت ماشین خورد گفت ننداز کار نمی کنه!

تصور او اینه که مثلا الان تصادف کرده این صندوق کار نمیکنه خب یه نگاه اینه قرار بود تریلی از روی کله بی صاحابت رد شه یعنی همین الان سقط بشی صدقه دادی مثلا خورد به لنگ مبارک شکست یا پای محترم شکست خب؟ حرف اینه که ما به همه ی سنت ها نگاه کنیم . من نگاه کنم هزار تومانم شد دو هزار تومان . بگم خدایا ممنونم که قبول کردی شما چی بگی؟ بگید خدایا اگر از این باب بود که من اشتباهی کردم تو یه گرفتاری فرستادی من هزار بار تو رو شکر میکنم که توو همین دنیا باهام صاف کردی برای اخرت نذاشتی؛ .

اگر از باب ابتلا نبود اینکه منو انقدر قابل دونستی که یه امتحانی از من به عمل اوردی چون تا کسی قابل نباشه از امتحان خبری نیست می رسیم: "هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا "

بعضیا میگن اره عجب امتحانی ما شدیم کدوم امتحان مثلا فلان چیز امتحان نبود که تبعات تب بعد از فلان چیز بود. اِ؟؟ فک کردم امتحان شدم در حد امتحان نیستم من . اینه که خدایا من تو رو شاکرم اگر قابل بودم که منو امتحان کنی یعنی من هفت تومنی بودم یه صدقه دادم خدا گف اینو یه پله بکشید بالا، حیفه هفت تومنی باشه، بیست تومنی بشه، صد تومنی بشه . لذا مومن بار ها عرض کردم اینو یه وقت با ایت الله بهجت (ره) گفتن مرحوم ایت الله حق شناس (ره) اون موقع کسالت داشتن اقا دعا کنین اقای حق شناس خوب شن ایت الله بهجت خندیدن گفتن برا کسی دعا کنیم که حیات و مماتش دست خودشه؟؟ یعنی اون خودش؟ بله ! الان می خواهم برم . بعد این ادم بهش میگن اقا شما همش پاتون درد میکنه خب دعا کنید پاتون خوب شه با همون لبخند همیشگی می گن داداش من اگه دعا کنم پام خوب شه دستم درد میگیره خدا منو بیمار خواسته. پس چرا اینقدر خوشحالی شما بیماری؟ نگاهش اینه که خدا منو قابل دونسته با یه بیماری منو در خونه خودش نگه داشته، چون به مناسبت این بیماری همش توکل و توسل دارم. خدا منو می شناسه، من سالم باشم کجام؟ جزایر فلان.

من مگه همین مریض باشم که یه الهی العفو ی چیزی بگم لذا برای اینکه منو نگه داره بهم مریضی داده، اینجوری نگاه کنید به بیماری، حالا یکی نگاه میکنه: ای بابا هر چی مریضیه مال ماست همش ما مریضیم فلانیم شاید پشتش یه حسابیه ها. تو فقیری یه حسابی، گفتم براتون: اومد گفت من فقیرم اقا دعا کنید حضرت یه نگاهی کردند و دعا کردند بعد یه مدتی گفت اقا من دعا کردید خدا بهم مال داد گوسفند داده گوسفندا زیاد شدند نماز جماعتها کم شد و کم شد انقدر دیگه زیاد شدند که از مدینه رفتم بیرون دیگ اصلا کلن تو نمازهای جماعت شما شرکت نمیکنم. الان این گوسفندا؟ یعنی چیو با چی مقایسه میکنه؟ نماز پشت سر اشرف کاینات با داشتن چندتا گوسفند، مقایسه کنید؛ یعنی ما بعضی وقتها مشکل اینه که عینکمون یک لایه داره عینک مومن صد لایه است یعنی هی لایه ی بعدو میبینه هی لایه ی بعدو میبینه والّا اگر این لایه ها نباشن پیغمبرم روز دوم میگفت خدایا شرمنده ما اخر نفهمیدیم وات تو دو وات نات تو دو شما یکم میزنید یکم نمیزنید. بابا من دارم به تو میگم تو حرکت کن خیلی خوب الان نیازه خودتو و یاراتو یه ورزی بدم؛ حضرت موسی(ع)اون جوری تلاش میکنه بعد میاد میگه خدایا خب حالا اینا رو چسبوندن بهم یه گوساله ساختن صداهه از کجا اومد؟ کار خودمه! الان حضرت موسی باید بگه همینه همینه ما هی بدوو‌ییم پیغمبری بکنیم هی تو از خودت صدا دربیاری! اون جا خدا میگه صدا رو دادم ببینم، اون صدا " كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ". یعنی یک وقت است شیطون یه کار میکنه بعد داره پیش میبره یه نخودم خدا میندازه آشه جنسش جور بشه، خدایا به شیطون کمک میکنی؟ خدا میگه نه به شیطون کمک نمیکنم دارم سنتمو کامل میکنم؛ آقا این جوری که شما میگید آدم میترسه، الآن به یه نقطه ای رسیدیم واقعا نمیدونیم مریض شیم خوبه مریض شیم خوب نیست بمیریم خوبه بمیریم خوب نیست آدم این جور حیرون میشه . . قرار بر این بوده که ما حیرون باشیم تا چی؟ تا تبدیل بشیم به امیدوار نگران، همیشه امید داریم وهمیشه هم نگرانیم، هم امیدواریم که ان شاءالله شفاعت و رحمت خدا شامل حال ما بشه، هم نگران که با این خراب کاری هایی که کردیم یه وقت شفاغت شامل حالمون نشه نتیجه امیدواری و نگران بودن اینه که همیشه سعی کنیم خودمونو یه پله بکشیم بالاتر.

پاسخ به سوال دانشجو: نه خداوند تو ابتلا حواسش هست اگر کسی کار خوبی کرده ظرفیتش کمه خداوند خیلی مبتلا نمیکنه لذا بعضی از آدما رو شما در دنیا میبینید آدمهای خوبی اند نمیخوام الان ملاک بدمها پس اون فامیل ما هیچ وقت مریض نمیشه. اهان از اون لحاظه من گفتم این چرا هیچ وقت مریض نمیشه! ! تطبیق ندین حرف منو با کسی ها. این که خدا به شما پول میده به شدت کار مردمو راه میندازید یعنی حضور شما باعث میشه صد ها نفر شرمنده زن و بچه نشن، خدا میگه اینو به گرفتاری مالی مبتلا نکنید کار بنده ها رو داره راه میندازه شما نگین این پولداره امتحان نمیشه معلوم نیست چه خبیثیه خدا گفته بره بمیره بابا. نه! خدا دیده این کار راه میندازه ابتلاشو همین قرار داده که ببینه تا آخر کاره مردمو راه میندازه یا نه. واقعا ما دو تا ادم میبینیم عین هم، حالاعین نه بسیار شبیه به هم اما ممکنه که نسخه های اینا در قیامت زمین تا آسمون با هم دیگه فرق کنه نفره اول پول داریه که پوله حروم جمع کرده خدا گفته اصلا کاری به کاره این ندارم رهاش کنید و از اون طرف یه پولدار داریم اونم هیچ وقت امتحان نمیشه قیامت میبینیم این کار را انداخته ولی بی سر و صدا هیچکس نمیدونسته که این نفر چقدر به اینو اون مخفیانه کمک کرده، پول داده، به حسابه این و اون پول ریخته ولی عمدا تظاهر به این میکرده که من به هیچکی کمک نمیکنم حالا به یه دلیلی؛ پس این که دارم میگم شاغول درست نکنه ها!

مثلا نگاه کنید من فهمیدم این شوهر خالم نسخه اش چیه؟!! این اتفاق نیفته.

پاسخ به سوال دانشجو: همیشه انسان در معرض امتحان و ابلاء است اما همیشه مبتلا نیست یه وقتها هم داره کار عادیش رو میکنه یعنی این نیست که هر ثانیه من در معرض یک ابتلایی باشم نه این جور نیست یعنی پیش میاد، هر ثانیه نیستش؛ اون امتحان و ابتلا که همش این نیست که دانشگاه قبول شدید، خدا به یک نفر ۴ تا بچه میده بعد هر چهارتاشو ازش میگیره این هم یه نوع ابتلاست دانشگاه قبول شدنم یه نوع ابتلا این دو تا یک چیزن؟ درجات داره این یک، دوم اینکه ما بدونیم در حال ابتلا هستیم یا ندونیم هیچ فرقی نمیکنه ما مامور به یک چیزی هستیم چه در حال ابتلاء باشیم چه نباشیم باید اون کار رو انجام بدیم. تعبیره من اینه که ما باید مثل قناری کلمونو بندازیم پایین انجام واجبات، ترک محرمات. بقیش هیچ ربطی به ما نداره.

خدا اینجوری نیستش که شما اومدین میگین خدایا می خوام توکل کنم، خدا بگه: اِا اون موقع که می خواستی شروع کنی کجا بودی؟! تصور ما از خدا تصور بنده ها نیست که مثلا میری به یکی میگی ما رو ببخش میگه: برو! برو! ما تو رو خوب می شناسیم؛ مطلقا با خدا معامله انسانی نکنید اصلا درباره ی خدا این شکلی فکر نکنید، خدا میگه اگه اونا که پشتشون رو به من کردند "لَو عَلِمَ المُدبِرون" اونهایی که پشتشونو به من کردند و دارن گناه میکنند "کیف اشتیاقی بهم" میدونستند من چقدر اشتیاق و شوق و رغبت دارم که اونا برگردن "لماتوا شوقا" حتما از شوق میمردن.

شما یه کاری رو شروع میکنید بعد میایین جلو میگید خدایا میخوام این کار با توکل به تو باشه، خدا برمیگرده براتون از اول صاف میکنه. خدا مثلا نمیاد بگه نه، دیگه شرمنده ام تو نامه اعلام کردیم بدیهی است که در صورت عدم مراجعه تا تاریخ فوق به کار شما رسیدگی نخواهد شد! واقعا این طوری نیستش ؛ خدا می پذیره بعد برمی گرده قبلش رو هم براتون درست میکنه، اتفاقا اونهایی که وسطاش میان که کاره دیگه ام میکردن رو خدا بیشتر تحویلشون میگیره تا دم این خونه بمونن ان شاءالله.

آیه ۴ رو بشنویم: " مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ"

صلواتها شل میشه من فکر میکنم خسته شدیداگه خسته نشدید الان فک کنم بیش از دویست نفرید یک صلوات دویست نفره بفرستید لطفا اللهم صل علی محمد و ال محمد و عجل فرجهم.

آیه شریف ۴ وارد سه تا "ما جَعَلَ" میشه که اولیش تکوینی هست و دوتای بعدش تشریعی.

اول خداوند میفرماید: که برای کسی دو تا قلب توی جوف و باطن او قرار ندادیم بعد میگه که این همسرانتون که اون هارو ظهار میکنید و بعد میگم ظهار چیه اینها مادر شما نیستن، بعدش میگه این فرزند خوانده ها هم فرزند واقعیه شما نیستن، همه ی اینهایی که گفتیم یک چیزهاییه که به دهان میگید، به زبان میگید بِأَفواهِهم این مال این جاست قبل نداره. والله یقولُ الحقّ و اونی که حق رو میگه خداست و خودش هم به راه درست به راه صحیح هدایت میکند

ما سه تا" ما جَعَلَ" داریم: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ قَلْبَيْنِ، وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ أُمَّهَاتِكُمْ، وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ.

جعل اول جعل تکوینی هست یعنی چی؟ یعنی خداوند در مقام خلق و خلقت ما در سینه ی ما و در درون باطن ما، هیچ کدوم ما دو تا قلب قرار نداده . حالا یک کسی نگه موجودی چند سال پیش در یک کشوری متولد شد که دو تا قلب داشت این قلب منظور اون عضو صنوبری شکل نیست که قلب بگیم به معنیه اون تیکه گوشت باشه . بعد عرض میکنم که حقیقت قلب چیست.

دو: که این تشریعیه تکوینی نیست، قانونه. آقایانی که به همسرانتون یک جمله ای میگویید که عرض خواهم کرد اینها با این جمله مادر شما نمی شوند بیخود حرفهای الکی نزنید برای خودتون حکم صادر کنید.

سه: آقایان و خانم هایی که یک کسی رو میارید به عنوان فرزند این فرزند شما نیست احکامی که در مورد فرزند واقعی وجود داره در مورد این فرد صدق نمیکنه بی خود از خودتون چیز در نیارید که آره این جور شده پس فلان چیز که در مورد فرزند در مورد اینها صدق می کنه و جُک و جَفنگ هایی که خواهیم رسید و کار به جایی می رسه که دیگه نگاه ها نسبت به پیغمبر چپ چپ بشه؛ عینه خاطره ی تاریخی که در مورد پیغمبر پچ پچ اغاز میشه. دو تا حکمه یک دونه هم تکوینی است. اما هر کدوم از اینها قضیه اش چی بوده یعنی اصلا چه اتفاقی افتاد که برخی از اینها گفته شد و الی آخِر.

اول از" و ما جَعَلَ الله" شروع میکنیم مفرداتی که تو این بخش آیه اومده و کلماتی که باید بهش بپردازیم: دوتاست یکی رجل و یکی هم جَوف، وقتی می فرماید و ما جعل الله لرجلٍ، شما تندی میتونید بگید که خداروشکر که پس ما خانومها میتونیم دو تا، سه تا، چهار تا، قلب داشته باشیم؛ اینجا و ما جَعَلَ اللهُ لرجلٍ، رَجل اَی بَشَرٍ، و ما جعل الله لبشرٍ، بشر که هستین اگه رجل نیستین، این رجل یعنی انسان نه مرد که ما بگیم که خب یعنی مَرده خداروشکر ما خانومها نیستیم، بعدشم خداروشکر نداره که چندتا قلب داشتن!

و ما جعل الله لرجلٍ، برای هیچ انسانی دو تا قلب قرار ندادیم، دقت بفرمایید. . ما جعل الله لرجلٍ: رجل = نکره، ما نفی، نکره در سیاق نفی اِفاده عموم میکند، ما جعل الله لرجلٍ یعنی برای هیچ انسانی دو تا قلب در باطن قرار ندادیم این معنا ندارد. اِلتَفَتُنَّ؟! (به فارسی یعنی متوجه شدید؟)

انکره در سیاق نفی یعنی هر وقت یه جمله داشته باشیم که جمله ی نفی باشد ما، مای نافیه باشه جمله ای که درش منفیه، یعنی مثبت نیست اگر در جمله منفی حکم نفی در مورد یه چیزی بیاد که اون به صورت نکره گفته بشه یعنی معرفه نباشه.

مثلا اگه میگفتیم ماجعل الله لعليٍ، لحسنٍ، لحسینٍ، این نه! ما جعل الله لرجلٍ: یعنی اون مطلبی که میخوام یه چیزی رو ازش نفی بکنیم نکره باشه اگر نکره در جمله بیاید که جمله منفی باشد میگن نکره در سیاق نفی افاده عموم میکند یعنی چی؟

یعنی تمام مصادیق اون موضوع شامل این حکم میشن یعنی فارسیش بکنیم یعنی کلمه "هیچ" باید به کار ببری، خدا در "هیچ" انسانی دو تا قلب در نظر نگرفته. هیچ انسانی. این از رجل.

اما میفرماید: فی جَوفه، جوف خودش یعنی چی؟ بله؟ جوف یعنی باطن، درون خب؟ اَجوَف که میگن یعنی چی؟ برمیگرده از درون، وسط . لذا اَجوَف به اون میخوره که وسطش بوده، اول و دومش نبوده، وسطش. فی جوفه، جوفش

یعنی باطنش، باطنش یعنی درونش، فارسیش میشه درونش . خدا در درون هیچ انسانی دو تا قلب قرار نداده؛ خب، این الان نیاز به گفتن داشت؟ معلومه دیگ هرکسی میدونه که الان این که بررسی کنن و تصویر بگیرن از سینه ی من ، چند تا عضو صنو بری هست؟ یه دونه! دو تا و سه تا نیستش که. نه این قلب اون قلبه نه درون منظور درون سینه هست؛ نه! ممکنه از این ور سینه اش عکس بگیرن بعد معلوم شه یه قلب سمت راست داره! آقا اصلا این درون به معنای پشت مثلا ستون فقرات و درون به معنای داخل بدن نیست، داخل بدن که پُره همه جاش.

این قلب به چه معناست؟ قلب یعنی اون مرکز تفکر و تعمُق و تصمیم گیری و تصمیم سازی و عواطف، حالا شما میخوای بگو روح، میخوای بگو جان، میخوای بگو نفس، میخوای بگو یک مرکز تصمیم گیری . قلب یعنی این، صرف مرکز عواطف مد نظر نیستش "مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ "، چی شد خدا اینو گفت؟ شان نزول احتمالیش اینیه که عرض میکنم:

در میان قریش حالا جاهای دیگم اینو داریم مثل اون آیه ای " فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ "(آیه ۱۹ سوره مدَّثر)یک کسی بود که فرزندان متعددی داشت آدم حکیمی هم بود به این گفتن خدا وکیلی تو آدم حکیمی هستی نگاه کن این حرفایی که فلانی میزنه پیامبرو میگفتن ببین این حرفایی که میزنه واقعا اینا چیزای وحیانیه؟ یا از خودش درآورده میخواد رییس بشه و اینا. . این واقعا آدم حکیمی ام بود یعنی کَله اش کار میکرد این گفت اجازه بدین من نگاه کنم رفت مفصل نگاه کرد و مطمئن شد که این قول قوله بشر نیست اما اومد گفت که نه بابا. این قول، قوله بشره

ببینید خدا چه جور از او به غضب یاد میکنه میگه "فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ، ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ" . بمیری با اون حرفی که زدی و این به نوعی ارزیابی ای که کردی که گفتی " إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ " بعد خدا میگه "سَأُصْلِيهِ سَقَرَ " (آیه۲۶ سوره مدثر) میندازمت تو سقر نامرد تو رفتی نگاه کردی فهمیدی که این قول قول بشر نیست، اینه که هی من عرض میکنم برا خودم قبل از همه میگم، بیشتر از همه و پیش از همه میگم که وقتی فهمیدی چیزی حقه بگو چشم بپذیر گردن کلفتی نکن در مقابل حق، خدا می فرماید "فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ، ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ" . بمیری الهی، الهی بمیری تو، چقدر نامردی. این همه به تو عزت دادیم، اینقدر فرزند دادیم، این مکانت رو دادیم انقدر جایگاه دادیم رفتی نگاه کردی فهمیدی حق با پیغمبر ماست بعد اومدی گفتی این قول قول بشره؟ صرفا به خاطره این که موقعیتت رو حفظ کنی؟

از این نوع افرادی هستند تو قریش که، ببینید برخی از آیات قرآن مشخصه ناظر بر روی کسیه. این آیه هم احتمالا این قسمتش ناظر به فردی است به نام اَبی مُعَمَّر، این اَبی مُعَمَّر یک آدم مُدَّعی بوده میگفته که آره من دو تا قلب دارم یعنی دو تا مرکز تصمیم گیری و تعقل و تفکر و تعمق در وجودِ منه. که این قلب ها و عقل ها و این قوه تصمیم گیری من هر یک دونش از این فلانی بهتر عمل میکنه منظورش به پیامبر بود و اگر این پیامبر شده با یک عقل با یک قلب با یک مرکز تصمیم گیری منی که دوتا شو دارم و هر یک دونش از اون یکی بهتر کار میکنه پس باید چی بشم؟ حتما باید خدا بشم. این رو هی تکرار میکرد و میگفت، در جریان جنگ بدر این اومد و شرکت کرد و سپاه کفار شکست خوردند وقتی که سپاه کفار شکست خورد این انقدر هول شده بود که میخواست فرار بکنه یه لنگه کفشش از پاش دراومد اینو گرفت به دست فرار کرد و رفت رسید گویا به ابو سفیان که اگه این جور باشه چون ابوسفیان داشت کاروان تجاری قریش رو میبرد یعنی باید مسافت زیادی رو این رفته باشه چون ابوسفیان کاروان تجاری قریش رو دور کرده بود از مسیر چاه های

بدر که به هیچ وجه با پیامبر برخورد نکنه و مثلا اون جا همش میگن تو جنگ شرکت نمیکنی؟ میگه نه! میگن ناموست چی میشه؟ میگه ناموسه من پشت شترامه. ابوسفیان تاجر بود و میفهمید. جدا از همه خباثتاش یه نکات جالبی داره تو تاریخ، نگید که آدم جالبیه ها! نکات جالبی داره مثلا برخوردا و بعد پیامبر او را عنوان حاکم جایی ام منصوب کردند، اینم جالبه بدونید یه جایی ام برا پیغمبر خیلی دعا کرد. کجا بود؟ عقد پیامبر با دختر ابوسفیان. جالبه بدونید که معاویه برادر خانومه پیغمبرم هستا اونایی که نمیدونید خواهری داره به نام اُمِّ حبیبه یا رَمله، که او با همسرش مهاجرت کردند به حبشه، دختر ابوسفیان مسلمان شد و با همسرش رفتند حبشه برخی مورخین میگن شوهرش اونجا مسیحی شدبرخی هم میگن مرتد شد حالا یا مسیحی یا مرتد بعضیام میگن مرد، از دنیا رفت. خب؟ دختر ابوسفیان با اون جایگاه اجتماعی رفته حبشه بی سر پناه، تو مهاجرت. پیامبر پیغام دادند به جعفربن ابی طالب رییس گروه مهاجرین که ام حبیبه رو برای من عقد کن با این مهریه، بعضی جاها دیدن مهریه ی او را ده برابره بقیه زنای دیگشون قرار دادند که اونجا زندگیش به گرفتاری نخوره. خبر رسید به ابو سفیان تو مکه که پیامبر این کار رو کرده ابوسفیان دستاشو به سمت آسمون بلند کرد گفت: الهی این مرد ذلّت نبینه که انقدر دختر منو عزیز کرد، ابوسفیان ها!!!

ببینید تاریخ رو میخونید همه چیه آدما رو با هم ببینید؛ مثلا معاویه با تمام نکبتش وقتی در مورد امیرالمومنین در حضور او صحبت میکنند به پهنای صورت گریه میکنه بعد آخرش میگه که هیهات که مادر دهر مثل علی بزاید یعنی بده ها ولی میگه ولی، همون معاویه ای که هر کاری تونست علیه امیرالمومنین کرد، تاریخ، همه ی تاریخه. همشو با هم ببینید، حالا یه آدمی بد بوده. حالا احساس میکنید یه نقطه قوتی، بالاخره یه مطلبی داره این آدم، اینا کمک میکنه یک جاهایی برای فهم بهتر تاریخ.

این خلاصه اومد یک کفش به دست و یک کفش به پا! ابوسفیان گفت چه خبر؟ گفت: هیچی آقا شکست خوردیم و ناجور ضایع شدیم رفت همه رو تیر و تَپَر کردند رفت، بعد ابوسفیان بهش گفتش که چرا کفشت یکیش دسته یکیش پاته؟ ها؟ راس میگیا ! بعد ابو سفیان بهش میگه عقل تو بیشتر از پیغمبر کار میکنه؟! یعنی اوهم بهش میگه یعنی مثلا واقعا عقلت منو کشته که یکی به دستو یکی به پا. این، برخی از مفسرین میگن شان نزول این آیه همین شیرین فوقانی بوده که این حرف رو میزده و گفته من فلانم. این شان نزول.

چرایی موضوع

پاسخ به سوال دانشجو: نه این رو توی تَکمِله عرض خواهم کرد. خب؟ اما این که میگیم خداچی شد که یکمرتبه گفت نمیشه تو قلبت هم حقو بخوای هم باطلو. چه اتفاقی افتاد که این شد

اینم شان نزول احتمالی نوشتم یعنی ممکنه، چون بحث روایی و تاریخیه ممکنه این نبوده باشه اما این سوال بالاخره مطرحه که تا قبل از این جریان کسانی نبودن که حق و باطل تو دلشون جمع کنن؟ چرا الآن حالا خدا یادش افتاد؟ سال پنجمه دیگ تا قبلش کلی آدمها بودن میخواستند هم با مکه جور باشن هم با پیغمبر چرا اون موقع نگفت خدا؟

پاسخ به سوال دانشجو: ابی معمر مثلا می خواسته تفاخر کنه که دو برابر او عقل دارم او یک مرکز تصمیم گیری داره من دو تا دارم.

آقا برا چی نمیشه آدم دوتا قلب داشته باشه؟ کار که نشد نداره. ما دو تا قلب داشته باشیم ببینید. اقتضای وحدت ظرف، وحدت مظروف است. به شما میگن که شربت میخورید یا چای؟ و چند تا ظرف داری؟ شما میگید که یک دونه لیوان دارم چایی میخورم و شربت، میگم ببین با یه دونک نمیشه هر دو تا شو هم زمان و الا شما تو ذهنتون میگید کی همچین کاری میکنه؟ آدم چایی میخوره بعد با این جوری شربت.

یه ظرف داری هم زمان میتونی هم شربت بگیری هم چای؟ نمیشه، یه ظرف، یه مظروف

خدا یک قلب به شما داده خب؟ بعدش در موردش گفته « القَلبُ حَرَمُ الله » بقیش؟ ادامه اش؟ « القلب حرم الله فلا تُسکِن حَرَمَ اللهِ غَیرَ الله». تو حرم خدا غیر خدا رو ساکن نکن. خیلی بده ها، خیلی بده. الان من به شما میگم من این خونه رو به شما میبخشم عکس منو تو این خونه بزن ولی خونه مال خودت، به شرط این که عکس من این جا باشه ها، یعنی همیشه من این جا حضور داشته باشم بعد میام میبینم عکس یه شنگولی که با من دشمنه زدی این جا، حالا این همه موجود؟ چرا دشمن منو زدی این جا؟ «القلب حرم الله» قلب حرم خداست «فلا تسکن حرم الله...» یعنی فلا تسکن فی حرم الله؛ فلا تسکن، در خانه خدا غیر الله رو ساکن نکن! غیر خدا کیه؟

شیطانه و الا پیامبران، ائمه علیم السلام، اولیای الهی، پدر، مادر، همسر، فرزند، دوستان. . همه ی اینا چین؟ همه ی اینا در طول خداهستند. جای دادن این ها در قلب اشکالی نداره. دوست داشتن همسرشو که در منافات و در تنافی با دوست داشتن خدا نمیبینه که. منظور اینه که دشمن خدارو تو این جا جا نده، فلا تسکن حرم الله غیر الله غیره خدا رو راه دادن چیه؟

در تکمله اشاره خواهم کرد که یه ظرف داریم بعد این ظرف به صورتیه که دو تا چیز توش جا نمیگیره. حالا شما این جوری کن بگو چرا؟ من خودم هم یکم شیطان هم یکم خدا.

به این حدیث دقت بکنید که میگه وقتی کسی داره گناه میکنه ایمان از قلبش خارج شده، وقتی کسی داره دروغ میگه تو اون لحظه اگه بمیره یک چی مرده؟ یک کافر مرده واقعا؟ آره واقعا، یعنی ما الان تمام ایمانمون رفت؟ نه، تو توفیق مردن همراه با ایمان را از دست دادی یعنی در حالی که دروغ میگی بمیری، یک کسی داره غیبت میکنه اون لحظه مومن نیست، مسلمان نیست، کسی که داره غیبت میکنه در اون لحظه چیه؟ کافره و اگر درحال گفتن غیبت یا شنیدن غیبت بمیره کافر مرده، یعنی میگن یه کافری الان مرد. خب نه قبلش مسلمون بود، بسیار خوب، یه دوره ای هم اسلام داشته اما به عنوان کافر مرده. خیلی خطرناکه که؟ آره. پس ما مراقب باشیم خواستیم بمیریم گناه نکنیم. نه گناه نکن، چون هر لحظه ممکنه بمیری از این ور نگاه کن. از اون ور نگاه نکن؛ این که، اینجوری میکنن: حالا یه کم شیطون، یه کم خدا. تصریح کردند یک قِرون شیطون بیاد، بقیه اش داری خدابازی میکنی. توی قلبت خدا (نیست). نه من الان ۹۹٪ قلبم خداست، ۱٪ شیطانه. من به تو گزارش بدم؟ آره. قلب تو ۱۰۰٪ شیطانه. شما از کجا خبر داری؟ از اینکه گفتند شیطون وارد شد یا نشد، داره وارد میشه، خدا رفته. نه! خدایا خب جات رو حفظ کن، با شیطون بجنگ. از منافعت دفاع کن. برو بینیم بابا. حوصله داری. خدا ناز کسی رو نمیکشه که این شکلی. تو میخوای من رو؟ اگه میخوای، من رو نگه دار توی قلبت. نمیخوای یکی دیگه رو هم آوردی. حالا با این یه کم زندگی کنید. بعد من تکلیفتون رو تعیین میکنم. مگه من موندهٔ توام؟ "مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ". کلاس بذارید، برید دنبال کارتون. یه

قومی به جای شما میارم، هم من اونا رو دوست داشته باشم، هم اونا من رو دوست داشته باشن. تو به من میگی خدایا حالا باش، من یه کم با شیطون کار دارم. خب شاید تو رو هم یه کم آخرش دوست داشته باشم. نمیخوام. برو دنبال کارت. آقا پس این آیه قرآن چیه که "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" ؟ چجوره که میگه ایمانِ اینا همراه با شرکه؟ یعنی اینا گاهی اوقات مومن اند، گاهی اوقات مشرک اند. مومنِ مشرک نمیشه هم زمان باشه. اگه مومنه که دیگه مشرک نیست. وقتی اون وارد قلب میشه، این رفته بیرون. لذا گناهای مختلفی رو معصومین علیهم السلام نام بردند. گفتند کسی که داره این گناه رو انجام میده، در اون لحظه ایمان توی قلبش نیست. در اون لحظه کافره. این اینه که میگن که هیچ. آقا پس ما الان که جوونیم، یه کم گناه بکنیم. خب بعد مطمئنی که نمی میری؟ آره بابا، سن مرگ رو گفتند ۷۲-۷۳ سال. امید به زندگی در ایران هم. پس اینایی که زیر ۷۲-۷۳ سال میمیرن، اینا ناامیدن؟ بعد از کِی تا حالا مرگ ما رو مرکز آمار ایران تعیین میکنه، کِی باشه، کِی نباشه؟ یا وزارت بهداشت یا هرجای دیگری، سازمان بهزیستی. ما همین امروز صبح یکی از دوستان فارغ التحصیل دانشگاهمون که دانشگاه ما بودن، بعد رفتند دانشگاه تربیت مدرس. امروز صبح اطلاع دادن از دنیا رفت، فردا صبح هم تشییع جنازه. به همین راحتی. اِ واقعا؟ آره. دانشگاه ما هم مسئولیت داشت، بعد دیگه رفت دانشگاه تربیت مدرس. رفیق، دوست، همکار. ظهر، یعنی صبح بود. من اتاق بودم، کارمند اومد گفتش که آقای دکتر! خبر دادن که فلان کس از دنیا رفته. به همین راحتی. خب ما الان بگیم که نه، نه! اون چند سال از شما بزرگتر بود. چندتا از رفقای من، رفقای خود من، از من کوچکتر، ۵سال، ۶سال، ۱۰سال، چند سال قبل از دنیا رفتند. اون یکی ماشینش چپ کرد، اون یکی خواب بود، ورزشکار، عضو تیم ملی هندبال دانشجویان ایران. به جهت سلامت جسمی ۱۰۰ برابر از بنده در ظاهر سالم تر بود. شب خواب، یه باری خانمش میگفت، با دوتا بچه. میگفت دیدم که یه صدایی مثل خُرخُر از گلوش میاد. بعد گفتم سیدمحمد چی شده؟ سید محمد! خانمش هم پزشک. دو سه بار صداش کردم، تمام. اصلا به اینکه بیدار بشه، ببینم چه شد نرسید. تمام شد. بچه حضرت زهرا توی بیست و چندسالگی از دنیا رفت. خب حالا. این که ما. اگه انسان به این فکر بکنه الان این گناه رو واردش بشم، ممکنه در حالش بمیرم. اُه یعنی من قیامت حاضر میشم، آخرین حالت دنیام چیه؟ دستم رو گرفتن، در حال غیبت بودم. یعنی داشتم گوشت برادرم رو، برادرم از دنیا رفته، اینجا خوابوندن. همه گریه میکنن، این پسر جوون از دنیا رفته. من میگم ول کنید بابا. بذارید گوشتاش رو بخورم. گاز زدم، بازوش. خون از دهنم داره میاد. آه آه آه! غیبت همینه. "أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ". اگر اینجوری آدم به گناه نگاه بکنه، باز گناه میکنه؟ ببین الان وارد غیبت شدی، یعنی یه بوی گندی دهانت تولید کرده، ملائک دارن میگن خدایا چیکار کنیم ما؟ حالا این ظاهرشه. باطنش اینه که در قیامت یک گروه هایی در جهنم هستند که اونها بوی گند دهانشون، بقیه اهل جهنم رو حالشون رو بد میکنه. خدایا چکار کنیم ما با اینا؟ یه گروه امثال منِ بدبخت هستند که یه حرف خوبی میزنن، خودشون عمل نمیکنن. بوی بد دهان اینها بقیه جهنمی ها رو هم اذیت میکنه. من اگه فکر بکنم به این، بعد وارد این گناه میشم؟ یعنی نه! صبر کنید بذارید من امروز برم آزمایش بدم. آقا قندم چجوره؟ خوبه. آقای دکتر سوال دارم. من الان احتمال سکته تا دو ساعت دیگه دارم؟ نه. قطعی دیگه ندارم؟ خدا رو شکر. ببین فلانی رو دیدی اومده بود عروسی؟ آخ آخ لباسش مثل گونی بود. انقدر خندیدیم. بعد تندتند بگم تا دو ساعت. خیلی بی شعوری. خیلی بی شعوری. چون حیات و ممات تو دست آقای دکتر و رئیس آزمایشگاه (نیست) دست من عزرائیله. انقدر آدم بودن سرحال. قشنگ نشسته بود. من دارم حرف میزنم. خب بچه ها این شد، چی شد؟ این قاری قرآن رو دیدید؟ خدا ان شاء الله به حق اون قرآن رحمتش بکنه. داره قرآن میخونه. در حالِ، چه

مرگ خوبی! خب؟ در حال قرائت قرآن از دنیا رفت. این آدم با اون صلابت، با اون صدای خوب، با اون صوت زیبا داره میخونه که طبیعتا باید بدنش سالم باشه که. یعنی چقدر خدا باید نمونه جلوی چشم ما بذاره که دوستان ما، کسان ما، مرگه دیگه. اینها از دنیا دارن میرن. طفلک! آقا این طفلک همسن تو بود. هم سِلکِ تو بود. هم رشته تو بود. لا اله الّا الله. برای چی گفتند هر کسی می بینید، هفت قدم مستحبه دنبالش برید؟ یه بار دیگه این تذکر به او بشه. یه روزی هم من اون توام. نه بابا! اگه قرار بود من بمیرم، دکتری گفتند. مگه دکترا نمی میرن؟ استاد گفتند. استادا نمی میرن؟ چی؟ رئیس دانشکده، اون چی؟ رئیس دانشکده ها نمیمیرن؟ آخه چه ذهنیتی نسبت به خودت داری؟ خداروشکر پس ما نه دکتریم، نه رئیس دانشکده. خب تو که به طریق اولی می میری. خب! همه مون می میریم. لذا این گناه رو آغاز کردی، شاید به تهش نرسی. خب نه، من گناه رو زود میکنم. فلان رو دیدی؟ اینجوری زود گناه میکنم. خب بعدش توبه نکردی که ایمان برگرده. اون رو چه کار کنم؟ ته تهش میدونید به چی میرسیم؟ به این میرسیم که انجام واجبات، ترک محرمات. والّا بدبختیم رفته. انجام واجبات، ترک محرمات. نه حالا ما این کلاسا رو اومدیم، از اون اذکار مخصوص و اینا هم بگید ما. ما در اسلام ذکر مخصوص (نداریم) راه میون بُر (نداریم). همه از یه راه. انجام واجبات، ترک محرمات. نه من تصمیم گرفتم یک، در یک روزی یک توبه ای بکنم. قبل از اون روز قطعا سقط خواهی شد ان شاء الله الرّحمن. خب! همین الان انجام واجبات، ترک محرمات. بفرمایید.

سوال. الان ما یعنی ظرف رو گرفتیم، همین یک دونه قلب داره؟ مظروف رو گرفتیم دوتا محبت؟

پ: مظروف رو گرفتیم محبت. حالا یه محبتی خدا میتونه باشه، محبت غیرخدا میتونه باشه، یا هرکدوم. میگیم یه ظرف یه چیز توش جا میشه. همین. خب دوتا ظرف ندارید، یعنی چندتا ظرف دارید؟ (یه ظرف) یعنی یه ظرف دارید. نه که دوظرف ندارید، شاید منظورش اینه که سه تا ظرف دارید دیگه. یعنی یه ظرف داری. بعد روایاتی که ذیل آیه اومده چی میگه؟ آنچه از روایات اومده و مفسرین میگن. میگن همش دلالت بر این میکنه که دوتا محبت، یعنی محبت خدا و غیرخدا در قلب جا نمیشه.

پاسخ به سوال دانشجو: یه نفر اینجا سوال داشتن گفتم که ساعت بعد بپرسید. بفرمایید سوالتون رو. تعریف غیبت اینه. خوب عنایت بکنید. ولی سوال کسی بعدش نپرسه ها. یعنی وارد بحث غیبت نشیم. (سوال داریم) نه. نه. «ذِکرُکَ أخاکَ بِما یُکرَهُ عنها». ذکر کردن تو از برادرت، حالا برادرت با خواهرات فرقی نمیکنه، از دیگری. «بِما یُکرَهُ عنها» به، از یه چیزی رو ذکر میکنی که او از گفتنش کراهت داره. ناراحت میشه. از همینجا موارد جواز غیبت رو مرحوم شهید ثانی رحمه الله علیه درآورده، توی کتاب میزان الحکمه آقای ری شهری هست. یعنی توی کتاب میزان الحکمه برید حرف غین. قسمت غیبت. توی بحث غیبت هست که کجاها جایزه. مثلا الان عرض میکنم. من الان اومدم سر کلاس، از راه اومدم. شما نگاه میکنید یک تی شرت نارنجی چسب، مثلا با یک شلوار قرمز چسب. مثلا یک شلوار لی کشی با یک تی شرت نارنجی از این اینجوریا. بعد میام خب بسم الله الرحمن الرحیم آیه ۳ . احساس میکنید بهتره یه موضوع دیگری مطرح بشه. اصلا ما تفسیر رو بذاریم کنار. بعد که من میرم، شما به کناریتون میگید که چه لباسی بود پوشیده بود؟ این غیبته الان؟ نه. چون اگر من به یه کاری تظاهر کردم، حق ناراحت شدن از ذکرش رو دیگه ندارم. بعد عجیبه اونجا یه احادیثی این رو میگن استفاده نکنید ها. من به شما میگم مثلا ناهار تشریف بیارید منزل ما. مثلاها، واقعا نه، مثلا! شما مثلا و اون بزرگوار کناریتون، بزرگوار، شما ناهار بیاید منزل ما. میاید. بعد

سفره رو میذاریم. یه کم نونه فقط. با چی؟ با هیچی. همین نون فقط. مثلا یه ۲-۳ تا لقمه برمیداریم میخوریم. سه نفری میاید بیرون به هم میگید آخه این چه ناهاری بود؟ غیبته؟ نه. یکی از موارد جواز غیبت جاییه که میزبان شأن میهمان رو رعایت نکنه. چقدر اخلاقیه. غیبتِ به اون زشتی رو میگیم اینجا اشکال نداره. برای چی شأن مهمونت رو رعایت نکردی؟ پس اون چیزی که کراهت داره. بنده مسئول سیاسی ام. میام میگم بله فلان چیز. یه حرف ناروایی میزنم، یه کار زشتی میکنم. بعد این کار گفته میشه. من حق ندارم بگم ناراحت شدم. لذا غیبت نیست. خب دوست نداشتم. گفتی. خب؟ اما توی بحثای سیاسی بارها بهتون عرض کردم. تا از صحت و سقم چیزی مطمئن نشدید، اظهار نظر (نکنید). یعنی من در طول تاریخ نگاه کردم، هیچکس به خاطر عدم اظهار نظر سیاسی نمُرده. موردی نداشتیم که کسی مُرده باشه. نگم که الان میمیرم. نمی میرید من تضمین میکنم. اگه لازم شد، امضا میدم. نمیدونی نگو! ولی مشکل میدونید چیه؟ وقتی بحث سیاسی آغاز میشه، کم آوردن. یعنی یه چیزی. میگیم فلان چیز. من خودم بودم. شما توی این واقعه خودت بودی؟ یعنی خودت بودی که آیت الله کاشانی رفتند خونه دکتر مصدق؟ بله! چندسالته؟ ۱۷! چی کارش کنم؟ یعنی با مشت بزنم کجاش؟ بزنم کف کله ش جای دو تا پاش درخت بکارن؟ حیف اون درختا. این الان چی؟ چرا؟ بعضیا فکر میکنن توی بحث سیاسی اگه یه چیزی رو ندونن و دیگری بگه، چه ثلمه ای ایجاد میشه. نه. من یه چیزی رو نمی دونستم شما. مثلا فلان مطلب. یه بزرگواری سر همین کلاسا سر یه موضوعی، چند هفته س هی میگن این موضوع به این صورت بوده. یه بحثی بوده، من یه جایی مطرح کردم. هی هم میگم خب مستندات رو بیارین. میگن شما از فلان فرد بپرسین. میگم خودتون مستندات رو میگید. من که نمیگم بنده عالِم علوم معقول منقولم. من هم یه اطلاعاتی دارم. اما تا مطمئن نشم نمیگم. یعنی یا به چشمم دیدم، یا با گوشم شنیدم، یا سندش هست. که میگم آقا فلان. توی بحثای سیاسی به شدت این فرمایش شما صدق میکنه. که ما ورودامون یا تهمته، یا غیبته. تهمته چون اصلا این کار رو نکرده. یا غیبته به این معنا که یه آدم سیاسی یه مهمونی بودن. مهمونی خانوادگی. شما هم بودید مثلا. حالا شما هم یه مسئولی هستین، اونجا بودین. خب بحثی که توی مراسم مخفیانهٔ، مخفیانه نه، محدود خانوادگی بوده، خب جزو حریم خصوصی فرده. شما برای چی این رو نقل میکنید؟ نه چون به جهت سیاسی ما باهاش مشکل داریم. اینها بی تقواییه. یاد بگیریم. سال ۸۸ آقا توی اون نمازجمعه معروف ۲۹ خرداد که آقای احمدی نژاد به مرحوم اقای هاشمی توی مناظره اون حرفا رو زد، آقا گفتن رفاقت من با آقای هاشمی به ۵۶سال قبل برمیگرده و از نام بردن افراد در نماز جمعه هم اِبا دارم. اما باید نام ببرم. آقای هاشمی از جیبش برای انقلاب داده که از انقلاب چیزی نبرده. بحث خانواده جداست. این که آقای احمدی نژاد یه جوری بگه که انگار آقای هاشمی خودش سردستهٔ مثلا غارتگران بیت الماله. این باید بحث بشه. آقای هاشمی برده، خورده. چی برده؟ چی خورده؟ خب اما همونجا هم آقا میگن مواضع آقای رئیس جمهور نسبت به آقای هاشمی به من نزدیکتره. ما، اشکال معمولا همینه که در، خودم رو عرض میکنم، در بحث انصاف ندارم. انصاف معناش چیه؟ این آدمی که داری در موردش حرف میزنی، نقاط قوتی داره و نقاط ضعفی. اگر میخوای توی این موضوع صحبت بکنی که ۳تا نقطه قوت داره، قوت هاش رو بگو. بگو این و این و اینه. ولی متاسفانه این ۶تاش غلطه. مثلا خیلی این سوال رو از چند سال، از قبل میپرسن. بگم و وارد بحث شیم. از اول این دولت. هی میگن آقا تیم مذاکره کننده جاسوس نیستن؟ نه. اون وزیر خارجه؟ نه. این آقای ظریف چه جور آدمیه؟ یه آدم خیلی مودب، متخلّق و بسیار وطن پرست. خیلی به کشورش علاقه داره. خب پس گیر چیه؟ گیر ما و آقای ظریف گیر پارادایمه. یعنی زاویهٔ دیده. آقای ظریف معتقده اونا یه کلید بزنن، ما از کار میفتیم. ما معتقدیم اونا همه کلیداشون رو بزنن، یه دونه از کلیدای ما از کار نمیفته. ولی آقای ظریف جاسوس اسرائیل نیست. اینا بی تقواییه اینجور حرف زدن. خب پس آقا حالا که میگی جاسوس نیست،

این هم نگید. نه، این رو که حتما باید بگیم. ما با آقای ظریف تفاوت در مبنا داریم. ما معتقدیم که ته این برجام؛ انقدر هم ما صبرمون زیاده! که خدا میدونه. هی صبر میکنیم. ته این برجام رو شما ببینید. خصوصا برادر عزیزم دونالد ببینید با این چه خواهد کرد؛ با این برجام. که الان اتحادیه اروپا هم الحمدلله به رقص اومدن. یعنی بذارین لااقل وزیرخارجه ما برگرده، دو روز بگذره، بعدش. یعنی حرمت مهمون رو نگه دارین لااقل. خب؟ صبر میکنیم. نه الان اینها خوشحالیم داره حالشون گرفته میشه؟ نه. ولی خوشحالیم که زودتر آشکار بشه. هرکاری میخوایم بکنیم، بکنیم. مثلا اگه میخوایم بازنگری بکنیم، میخوایم نقض بکنیم، میخوایم بریم سراغ برجام ۲. میخوایم. هرکاری میخوایم. اگر ضررهای چیزی آشکار بشه زودتر، ما نفع بردیم دیگه. ولی توی اظهار نظر. اینها همه از اسرائیل پول میگیرن. بنده ندیدم پول بگیرن. نشنیدم هم پول. سندی هم ندیدم. شما اگه دیدید بگید. ولی من این رو نمیگم.

انواع قلب. آقا این که قلب ما داریم، این قلبا چجورین؟ ما چندجور قلب داریم؟ قلب دوجوره دیگه. قلب سالم و قلب مریض. قلب سالم به جهت معنوی، نه مادی. قلب سالم کدوم قلبه؟ نگاه کنید اون دعای شریفِ، فکر کنم، دوازدهم حضرت صاحب أرواحنا فداه اگه اشتباه نکنم. که «اللّهمّ ارزُقنا تَوفیقَ الطّاعَه و بُعدَ المَعصِیَه و صِدقَ النِّیَّه و عِرفانَ الحُرمَهِ و أکرِمنا بِالهُدی و الإستِقامَه و سَدِّد ألسِنَتِنا بالصّوابِ و الحِکمَه وَ املأ قُلوبَنا بِالعِلمِ و المَعرِفَه». اون قلبی که محل علم و معرفته. این قلب قلب سالمه. نگاه کنید دعای کمیل رو. میفرماید که «و قَلبی بِحُبّک مُتَیَّماً» . قلب من چی باشه؟ به محبت الهی آغشته و آلوده و پر و مالامال و. یعنی وقتی به قلب من نگاه میکنی جز محبت الهی. محبت الهی یعنی چی؟ محبت الهی رو هنوز معنا نکردی، به محبتِ به خلق خدا خواهی رسید. چون همش خدا این رو تکرار میکنه. محبت به من، محبت به خلق منه. پیامبر میگه «أقرَبُکم مِنّی أنفَعُکم لِلنّاسِ». خدا رحمت کنه مرحوم آیت الله فاضل رو. می فرمودند که، آیت الله فاضل لنکرانی. میگفتن که واجبات و محرمات. واجبات رو انجام میدید، محرمات رو ترک کنید. بقیه ش همه ش کار مردم رو راه بندازید. قیامت گفتن کی گفته؟ بگو فاضل گفته. کار مردم رو راه بنداز. کجای کار مردم با توئه. هرجا که میتونی. نه آقا ما توی ادارات نیستیم. صدقات شما کار مردمه دیگه. کار مردم که همش این نیست که بیا برات امضا بکنم. اون هم یه بخشیشه. معلمی، کار مردم رو راه بنداز. چه میدونم. دانشجویی، بچه ها جزوه میخوان. تکثیر کن بده. نه! اون موقع که سر کلاس خودتون رو میخاروندین و چرت میزدین، من داشتم مینوشتم. کار مردم. اگر که تنبل پروری و تکبر و بحثای دیگه پیش نیاد. ببخشید یک نفر هست به من میگه بده جزوه رو! ما به این بدیم جزوه بدیم یا نه؟ حالا به این یه دونه بی تربیت نده. ولی این نباشه که جزوه ای نوشتی، ایام امتحانات شده. تماسا رو جواب نمیده. اتاق نیست. مثلا یه حالتی. تو به یه جایی برسی چه کار میکنی؟ یه جزوه داری الان. مثلا صحیفۀ نمیدونم اعمال بشریت رو دست تو بدن، همه رو گم میکنی. همه برن جهنم خدایا. من خوندم همه جهنمی بودن. بی ظرفیت! اینجا کار مردم رو راه انداختن به آدما بستگی داره. هرکی کار مردم رو راه بندازه. قلب پر از محبت الهی یعنی قلب عاشق خلق خدا. تا جایی که میتونی کار مردم رو راه بنداز. همه اون حرفایی که شما میخواید توی سوال بگید رو من میدونم . یکی متکبره. یکی کارش رو راه میندازی، هی میگه طلبکار شدم دوباره کارام رو راه بنداز. اینا چی؟ اونا موارد خاصند. توی حالت عادی تو چه نفعی برای مردم داری؟ نباشی کجای کار مردم خوابیده؟ اون مقدار رو سعی کن زیاد کنی. نه اینکه یه کاری کنی، پس من زیاد کار راه بندازم، که روزی که مُردم همه بگن حیف شد از دنیا رفت. نه! کار راه میندازی، برای خودت معاون بذار. که اگه ان شاء الله مُردی، اونا بیان جای تو رو بگیرن. ان شاء الله. مرگ حقه دیگه. همه میمیریم.

اما قلب مریض. قلب مریض از اول میگه "فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا" این مال کیاس؟ (منافقا) در مورد «کلّ مُنافِقِ الجَنانِ عالِمِ اللّسان یَقُولُ ما تَعرِفُونَ وَ یَفعلُ ما تُنکِرُونَ». این درمورد منافقاست. قلبِ مریضِ تپل منافقه. یعنی قشنگ. چرا مریضه؟ به خاطر اینکه یه چیزی توش هست، یه چیز دیگری بروز میده. این قشنگ مرض درجه یکه. مرض نمیخوام بگم لاعلاج ولی. قَسَتْ قُلُوبُهُمْ. قلب مریض دوم قلب قسیّ . قلبی که نمی سوزه. قلبی که فرمان به اشک نمیده. اینجوری میکنه نه، من آدم سفتی ام. گریه نمیکنم. آدم سفتی هستی تو؟ آره. من دیدم، حضرت امام رو دیدین؟ الگوی من حضرت امام. امام خیلی سفت بود. امام سفت بود؟ امام نشسته بود پای تلویزیون. اون موقع ها حالا اونایی که سنشون اقتضا داره، معدودی شاید توی شماها باشن. هم دوره های ما در زمان حضرت نوح و حضرت ابراهیم سلام الله علیهما. به ما توی مدرسه یه قلک هایی میدادن. بعد این قلک ها رو برای جبهه پر می کردیم. بعد می آوردیم مدرسه. میداد به مثلا برای ستاد جنگ و اینا. اینا رو می آوردند نماز جمعه. میگفتن بیارین نمازجمعه مثلا. خب؟ بچه ها قلکا رو آورده بودن نمازجمعه. آقا اون موقع خطیب جمعه بودن. حضرت امام رحمه الله علیه خونه بودن. اطرافیان تعریف میکنن امام پای تلویزیون نشسته بود. این قلکا رو آوردن. انقدر گریه کرد. اِ قلکا رو آوردن که! قلکا رو آوردن گریه نداره؟ حتما باید گریه ت بگیره. وقتی می بینی بچه های کوچولو مال رو، بالاخره اون بچه درسته کوچولوئه، ولی تعلق به مال رو میفهمه؛ میفهمه یه تومنی، زمان ما یه تومنی یه دونه از این کیکایی بودن چهارگوش بود. بهش میگفتن کیک شکری. اخیرا دیدم آستان قدس دوباره زده مشهد رفتم. کلی خریدم. بردم . به اخویا گفتم از این کیک قدیمیا بخوریم. یه دونه هم شیر پاکتی بود. ۵هزار بود. یعنی ما یه تومن داشتیم، یه دونه از این. بعد بچه یه تومن داره، میخواد بره کیک و شیر بخره، میگه ولش کن. میندازه توی این. این حتما گریه داره. حرف بد بزنم؟ شماها یه کلیپایی تلویزیون نشون میده. که مثلا همین برای کمیته امداده. خیلی خوبه. خیلی. خدا ان شاء الله خیر بده به همه اونایی که فکر کردن و ساختن و نشون میدن. که یه جایی یه نیشتری به من بزنن. واقعا نشون میدن دختره به داداشش میگه من واقعا گشنمه چه حسی بهت دست میده؟ یعنی فقط نگاه میکنی؟ اونجا حتما باید ما گریه مون بگیره. نه که گریه مون بگیره، فقط گریه کنیم. دستمون رو فشار بدیم، بگیم خدایا چه کاری از ما برمیاد؟ در حد خودمونا. مثلا توی فامیل ما ممکنه کسی باشه خدایی ناکرده در این حد. بعد ممکنه توی همسایگان ما کسی باشه در این حد؟ حتما باید اونجا دلمون. بعد شما بگو نه من آدم قرصی هستم. اینجوری نگو. تو آدم نیستی اگر اینجا دلت نلرزه. مگه میشه یه کسی فقر و گرفتاری و سختی یک انسان، اصلا فارغ از دین و تبعیتش و تابعیتش، ببینه و دلش نسوزه؟ بعد اینجوری میکنن. ما به کشورای دیگه چکار داریم؟ ما انسانیم. بله. میرسیم أولوالأرحام أولان. حتما باید به فقرای کشور خودمون اول برسیم. اما اگر فقرایی؛ اگه نشون داد توی میانمار هم مردم گرسنه اند. اگه شنیدیم مردم توی سومالی با خاک افطار میکنن، دستت رو که میتونی فشار بدی. میتونی بغض بکنی. این که دیگه ازت برمیاد. بگو خدایا کاری براشون نمیتونم بکنم، ولی بغض میکنم. بغض من ممکنه به باد بده بساط ظلم رو، که این مردم با خاک افطار نکنن؟ خدا میگه معلومه که میتونه بغض تو به باد بده. این کار رو که میتونی بکنی. میگن قلب، ما آدمای قرصی هستیم. اصلا این خوب نیست که آدم آدم قرصی باشه. شما زندگی پیامبر عزیزمون رو بخونید. پیغمبر کجاها گریه میکرد؟ ۶۰ و خورده ای سالشه. قبل از ایام شهادته. حضرت رسید بالا سر مزار خدیجه سلام الله علیها. نشست انقدر گریه کرد که پیغمبر رو بلند کردن. دیگه حال نداشت پیغمبر. آقا زشته یه مرد برای زنش گریه بکنه. زشته؟ چه جور حرف زدنه؟ میومد تعریف میکرد. آره، من از زمان جاهلیت مثلا بچه م رو زنده به گور کردم. پیغمبر های های گریه میکرد. خیلی

اشک خوبه ها. خیلی خیلی خوبه. آدم بتونه گریه کنه. یعنی انقدر رقیق القلب باشه که در مقابل وقایع واقعی عالم، نه الکی گریه بکنه. در مورد وقایع واقعی عالم دچار رقت بشه. این نشون دهنده اینه که قلب زنده ست. بعد طرف سخت ترین صحنه رو می بینه. یه جور نگاه میکنه انگار فیلم سینماییه. اینا الان یه عده آدم اند، گرسنه اند. یعنی این آدمی که تو داری می بینی، سوءتغذیه گرفتن. بیمارن. همینجوری نگاه میکنه. انگار داره فیلم تماشا میکنه. قَسَت قُلوبُهُم. قلب رو چی قسیّ میکنه؟ گناه. مهم ترین عامل قساوت قلب گناهه. چه گناهایی؟ مثلا ما داریم کسی که حرف رکیک میزنه قلبش قسیّ میشه. حرف بد میزنه. برای چی حرف بد میزنی؟ چرا یه کلمه زشت رو تکرار میکنی؟ یه جک زشت میشنون؛ با همون کلمات تکرار میکنن. نگو این رو خب. قلبت قسیّ میشه. مهم ترین عامل قساوت قلب گناهه. چرا؟ یه وقتی می رسیم. میگیم خب. شما تصور کنید من میرسم به یه کاری. میگن خدا گفته این کار رو نکن. برو بینیم بابا! آقا ما گناه میکنیم این رو نمیگیم. آخه نمیخواد این رو بگی. وقتی گناه میکنم یعنی همین رو دارم میگم دیگه. خدا میگه نکن. برو بینیم بابا! انجام میده. قلب سفت میشه. جسارت نکنم. توروخدا الان کسی توی ذهنش این نیاد که نوچ، من شب بیست و سوم اشکم کم میومد پس. من مطلقا منظورم این نیست. بد برداشت نکنید از حرف من. بگید پس ما ناامید شدیم دیگه. ما شب بیست و سوم همه داشتن اینجوری ضجه میزدن، الهی العفو، من مثلا یه کم فقط گریه ام گرفت. اینجوری نگید درمورد خودتون. به اینورش نگاه بکنید که خدا شما رو انتخاب کرده، گفته برید دنبال بنده عزیز نازنین من، برش دارید بیارید توی جمع شب بیست و سومیا. میخوام همه رو ببخشن، میخوام این هم توش باشه. اینجوری نگاه کن. نذار شیطون برنده شه. زودی بگو خب پس من اون شب کم گریه کردم، پس معلومه بین آدم خوبا جایی ندارم. شیطون اون وقت کف میزنه. آها. این رو تونستم از گله جدا کنم. کسی هم که از گله جدا شد، شکار میشه. خودت رو قاطی مومنین کن. آخه اونا خیلی آدمای خوبین. اشکال نداره. با آدم خوبا بشین. آروم آروم بوی آدم خوبا روی تو هم تاثیر میذاره. قساوت قلب. قلب قسیّ قلب مریضه. این که حالا این قلب قسی تا کجا میرسه؟ قرآن میگه "فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً" یعنی کَالْحِجارَهِ کافی نیست. أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً. چرا؟ چون از سنگ "فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ" ازش یه آبی تراوش میکنه. از قلب این همین هم تراوش نمیکنه. لذا می بینید آدمایی که انقدر بی تفاوت اند نسبت به امور عالم. و جالبه این سلسله مراتبش، بعضیاش توی قرآن هست. مثلا یه جایی میگه "بَل رانَ علی قُلوبِهِم". رانَ علی قُلوبِهِم یعنی چی؟ (یعنی زنگار گرفت) اول چی میگیره؟ کی گفت زنگار؟ (رِین) کی داره میگه رِین؟ رِین یعنی زنگار. دقیقا مثل آهن. دیدید خونه میخوان بسازن، مثلا آهناش رو میزنن. اگه اتفاقی بیفته میگن اون قسمت هایی که آهنه، یه کم زنگ زده، با سمباده های محکم میتراشن، ضدزنگش رو میزنن. اگه زده باشه. چون اگه اون زنگ زیر باشه، شما بزنی زنگ بقیه آهن رو (میخوره). یعنی آهن رو صیقلش میدن، بعد ضدزنگش رو میزنن. رانَ علی قُلوبِهِم. قلب زنگار میگیره. زنگار قلب چیه؟ گناه. خب ضدزنگ ها چیه؟ توبه. زنگار میگیره، توبه کن. این همه مناسبت برای توبه. این همه بهانه برای توبه. نه خب باید. ماه مبارک گذشت. ماه مبارک، ماه شوال. ماه شوال مگه ماه توبه است؟ آره. چه شبیش؟ همین امشب. امشب شب چند شواله؟ مثلا ۱۵ شواله. امشب شب توبه س. آقا چی در موردش نازل شده؟ بابا هرشب شب قدر است اگر قدر بدانیم. امشب هم شب قدره. اون شبی که شما برمیگردی، شما که همه توی مسیرید. بنده برمیگردم توی مسیر بندگی خدا، اون شب میشه شب قدر من. حالا شب قدر شما توی ماه مبارک بوده. برای بنده توی ماه شواله. نگو شب ۲۳م گذشت، بدبخت شدیم رفت. این چرک میگیره، میاد جلوتر. تا به کجا میرسه؟ "أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها".

این قلبا دیگه چی خورده؟ قفل خورده. "أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها"یعنی دیگه کار از کار گذشت. خدا چی زد؟ قفل زد. فَطُبِعَ علی قُلوبِهِم. خَتَمَ اللهُ علی قُلوبِهِم. به قلب اینا یه مهری زدن. اینا دیگه تمامن. و جالب اینه که خدا در مورد کفار و منافقین میگه تَشابَهَت قُلوبُهُم. اینا قلباشون مثل همه. یعنی اگه کافرا قسیّ القلبن منافقا هم همونطورن. اگر زنگار دارن، اونا هم زنگار دارن. اگر بی تفاوتن، اینا هم بی تفاوتن. قلب زنده. ببینید. موجود زنده. الان یه نفر مُرده. شما هرچی بهش لگد میزنی، واکنش نشون نمیده. موجود زنده انگشتت رو بزنی، واکنش نشون میده. قلب زنده قلب واکنش نشان دهنده ست. کجا واکنش (نشون میده؟) و کجا؟ حالا یه وقت هست میگم طرف گریه میکنه، گریه الکی. چی شده؟ هیچی امروز امتحانم خوب نشد. مثل ابر بهاری گریه میکنه. بعد میگیم خب مثلا فلان اتفاق برای مسلمین در فلان جای عالم افتاده. هیچ ککش نمیگزه. این آدم بیشتر اشکش به همون مثلا، از کارتون ها نشون میده، یه موجودی میشینه شروع میکنه گریه کردن، بعد آب سطح زمین رو میگیره و اینا. اینها از اونان. این گریه ش به درد نمیخوره که. گریه معنادار. چی تو رو متاثر میکنه؟ تو الان همون قدر هم می ارزی ها. برای، شما برای چیزی گریه میکنی، داری حد خودت هم نشون میدی. شما حدّت چیه؟ امتحان میان ترم؟ یعنی ته حدّت اینه؟ یه ذره خودت رو باکلاس کن.

تکمله. تخیل جمع حق و باطل. آقا از اول تاریخ ما یه سری آدم داریم خوشحال، خرم، شاد. کیان اینا؟ آدمای بانشاطی هستن اینا؟ نه. یعنی مرض دیابت انقدر. یعنی از زمان حضرت آدم هم ما نمونه دیابتی داشتیم. چیکار میکنن؟ همیشه اینجا حرکت میکنن. میگیم مسیر اول. مسیر دوم. اینا میان اینجا. همیشه اینجان. نه مراقبن شونه شون به اینور بگیره، نه به اونور. و همیشه هم حس چی دارن؟ حس پدری دارن یا مادری. هم به حق از بالا نگاه میکنن، هم به باطل. خوبه آفرین. شما هم مراعات بکنید اینا. اینا اهل باطل پیچیده اند. اهل باطل ناشناسن. نه نه. اینا جزو باطل نیستند. اینا از اهل باطل به مراتب بدترن. چرا؟ چون لباس حق تنشون کردن، کار باطل رو دارن پیش میبرن. بین حق و باطل چی قرار داره؟ آیه قرآن. بله؟ از محدوده حق خارج شدیم. اون میگید باطله، اینجا چیه؟ (باطله) اصلا اشکال اول اینه که فکر میکنید اونجا از اینجا جداست. این مسیره. اونورش و اینورش و اینا همش یه چیزه. فَماذا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلالُ. یا توی مسیر حق هستی یا گمراهی. نه نه صبر کنید! صبر نمی کنیم. یا! بذارید من حرف بزنم. اصلا تو نمیخواد حرف بزنی. فَماذا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلالُ. یا توی مسیر حقی یا گمراهی. حالت سوم نداریم. لذا هی نگو من از حق خارج شدم، هنوز وارد باطل نشدم. اصلا تو از حق خارج شدی، افتادی توی دامن باطل. خودت حالیت نیست. حالا هی بزرگتری کن. نه. به نظرم شما که حق میگید، یه مقداری چیز. شما هم که باطل میگید، یه مقداری. میخواد به یه نتیجه. اینا کربلا هم که بودن، اجازه بدید جناب یزید! جناب حسین! اجازه بدید. ببینید اساسا ما برای گفتگو. تو الان کی ای این وسط وایسادی؟ من میخوام بین حسین و یزید. بین حسین و یزید؟ اولا بین اباعبدالله الحسین علیه السلام و یزید لعنت الله علیه. اولا. ثانیا اینکه مگر میشه جز مسیر اباعبدالله و مسیر یزید مسیر سومی تعیین کرد؟ آره. مسیر ما. تو جزو یزیدیایی هستی حالا یه ذره آب روغن زدن روت؛ آوردی نیشت تا بناگوش بازه. ما اصلا چیزی به نام حرکت بین حق و باطل نداریم. حق میگه. باطل میگه. تموم. بگو. حالا یه جوری من بگم که هم حق به ما ارادت داشته باشه هم باطل. اینجوری نه حق رو داری، نه باطل. تعیین تکلیف کن. منظورم این نیستش که ما. خب. خانم شما انگار با من تفاوت سیاسی داری، شما که باطلید. شما هم که خب طبیعتا باطلید. شما هم که اصلا حرفی نداریم. شما هم که اصلا قیافه آشکاره. شما هم که. من منظورم این نیستا. میخوام بگم بین خودت و خدا تکلیف خودت رو معلوم کن. نمیشه یه کم حق، یه کم باطل. این

امکان نداره. قرآن گفته. بعد از حق ضلاله. من الان حق رو به تو گفتم. می پذیری؟ اجازه بفرمایید. باطل. با یک کلمه گفتم. باطل. برو. بعدی. ببینید. باطل. اوم. باطل. این فقط اوم گفت. نه. من وقتی حق رو گفتم باید میگفت تمام. چرا گفت اوم؟ این اوم یعنی چی؟ میخواست بگه اااِ. این به درد نمیخوره. آقا یعنی انقدر سختگیرانه است؟ آره. حق رو که میگن، یا میگی چشم یا چشم نمیگی. چشم نگفتن تا حق رو. ببینید. حق رو میگن. میگی الهی من دور حق بگردم. من می میرم برای حق. برای آنچه درست است. تابعم. تسلیمم. مطیعم و براساس آن عمل میکنم. تمام. عاقبت به خیر شدی رفت. حق رو که گفتند، اگر گفتی اوم؛ اوم رو که گفتی، این از این عاقبت بخیریِ فوری فوتی افتادی، محروم شدی، شیطان میاد. خب ببینم. چقدر صبر میکنی؟ مثلا ۵ثانیه فکر میکنه، بعد حق رو قبول میکنه. ۵ دقیقه، ۵ ساعت، ۵ روز، ۵ هفته، ۵ ماه، ۵ سال، همینجوری بریم. خب. اولی چقدر وایساد تا حق رو بپذیره؟ ۵ دقیقه. خب. این پس آدم به دردبخوریه. من نگران همین نفر اولم اتفاقا. چرا؟ حالا اون ۵ سال که هیچی دیگه. این که میگی ۵ دقیقه شیطون میگه کسی که در مقابل حق ۵ دقیقه مقاومت میکنه و فکر میکنه و بعد میگه. فکر نه اینکه بدون فکر بپذیرید؛ یعنی من هم حالا! این قابل سرمایه گذاریه. من کار بکنم ۵ دقیقه رو بکنم ۵ ساعت. ۵ ساعت رو بکنم ۵ روز. ۵ روز رو بکنم ۵ هفته. غنیمته دیگه. انقدر هم اعتماد به نفس. انقدر هم این قانعه شیطون طفلک. بذار حالا شما ۵ دقیقه رو بکن ۵ روز. چی میشه؟ ما تا اینجا اومدیم بالاخره دست خالی نریم. در مقابل حق یا با آغوش باز، با روی خوش، با دل مایل واکنش نشون میدی. یا عاقبت به خیریت بین ۵ دقیقه تا ۵سال تا ۵ قرن به تعویق میفته. حالت سوم نداریم. نداریم. خصوصا الان که خیلی از شما شخصیتتون الان داره شکل می گیره. به حق میرسی چجوری ای؟ بعضیا مثلا یه مطلب حقی هم میگی، یه جوری نگاه میکنن. چرا اینجوری نگاه میکنی؟ نمیخوام بفهمه که درست میگه. مگه آزار داری؟ بعضیا حق رو که میگی یه جوری واکنش نشون میدن، یعنی میخواد به شیطون بگه ببین حق رو داره میگه. دارم نشون میدم که تا الان اشتباه میکردم، تا این نفسم خِرکِش شه. حالت گرفته شد؟ رفت توی قوطی حالت؟ اینجوری شیطون رو خِرکِش کنید. اما اگر که مقاومت، ولو آنی شد. منتظر تبعات باشید.

پاسخ به سوال دانشجو: ببینید من بحث مَدلول و سندش رو اینا رو کار نکردم نمیدونم. اما این نکته رو عرض میکنم این کسی که وسط حرکت میکنه، می فرمایید تهش اصلا به جبهه حق منتقل میشه. این که تهش به جبهه حق منتقل میشه، یعنی در واقع تا اون موقع جبهه ای نداشته. خب؟ اما سوال اینه این وسط حرکت میکنی، تا کی میتونی به این حرکت ادامه بدی؟ زد و توی همین حالت مُردی. فردا بهت میگن خب شما جزو کدوم جبهه بودی؟ جبهه حق اینان. معلومه. جبهه باطل هم اینان. معلومه. من میگم من، این وسط بودی شما. پس به جبهه حق نچسبیدید. ته تهش اینه که مرددی. که من عرض میکنم مردد نیستن. چون مرددا چون به حق نمی پیوندن، پس حق را تقویت نمیکنند. عدم تقویت حق یعنی تقویت باطل. حالا ولو شما باطل رو مستقیم تقویت نکنی. من به شما میگم آقا چند نفر موافقن با فلان کار خیر؟ مثلا ۱۰ نفر میگن ما موافقیم. خب. بگیم ای بابا. بعد میگیم خب چند نفر مخالفن؟ می بینیم ۲ نفر مخالفن. الان ممتنع ها کار خیر رو خراب کردن. چون با ۱۰ نفر اون کار خیر راه نمیفته. قریب به اتفاق جاها ممتنع ها میچسبن به اهل باطل. ممتنع یعنی کسی که واکنشی نشون نمیده. و جبهه حق با آدمای ماست خیلی ارتباطی نداره. آدم بی تفاوت، همین یه آدمِ، ها چی بوده؟ حالا تا کی هست؟ مهلتش تمدید میشه؟ اینا؟ ها؟ تموم شد. جبهه حق با این طیف نمیتونه کار کنه. اصولا.

سوال: معیار تشخیص حق و باطل چیه؟

استاد: یا خودتون بلدید یا "فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" ؛

در پاسخ به سوالی که آیا میشه بین مسیر حق و باطل حرکت کرد یا خیر؟! در قلب نمیشه بین حق و باطل حرکت کرد، کفر میاد شما باید توبه کنی ایمان رو مستقر کنی توی این حرکت شما تعیین تکلیف نکردی مُردَّد هستی همینجور ایستادی اما این ایستادنت یعنی بی تفاوتی نسبت به جبهه ی حق که باعث تقویت باطل میشود. پس دیگه این نیست که بگی الان یک کاری نکردم، الان یک کاری کردی یا باید این بی تفاوتی رو به اهل ایمان و حق بچسبانی و از اون کفر توبه کنی واِلّا این ایستادن وسط تکلیف تو رو تعیین کرده.

سوال: ایستادن وسط یعنی یک چیزهایی رو قبول کنه و یک چیزهایی رو قبول نکند؟

استاد: یا یک جاهایی حق نیاز به ورود داره شما یه باری یاد روشنفکری می افتی میگی: نه اگر اجازه بدید من حالا فعلا صلاح نمیدونم اونجایی که باید فریاد و بزنی و دفاع کنی سکوت میکنی!

بعد منی که در جبهه ی حق هستم سوال میکنم میگم شما با مایی؟! میگی: آره، میگم: ما به ازات کو؟! شما میگی من به اهل باطل کمک نمی کنم، میگم ما به ازات کو؟! یعنی باید یک چیزی بدی که ملحق شی، یک کاری باید بکنی، یک حرفی باید بزنی. به چه مناسبت متصل به این جبهه ای؟! شما میگی به این مناسبت که با اونا نیستم؛ خنثی نیست چرا؟ چون حق برای پیشبرد اهدافش نیاز به عدّه وعُدّه داره، وقتی شما نمیای یعنی کمک نکردی و دیگه جزء ما نیستی، عیب نداره کمک نکردی ولی کار حق هم پیش نرفته وقتی حق پیش نرفته پس شما ما رو تضعیف کردید. این طرف (جبهه ی حق) یه ذره نازش زیاده دیگه. باطل تضعیف نشده؛ باطل مشتری هایی داره، همیشه جبهه ی باطل یک مشتری هایی داره چرا؟ زینت، تکاثر، تفاخر، اموال، اولاد و اینها. اونی که نیاز به عِدّه و عُدّه داره برای پیشبرد اهداف کار جبهه ی حق است. شما می خواهید برید بهشت من میگم چی کار کردید برید بهشت؟! میگید من به اونا کمک نکردم؛ من میگم نکردم نه، کردم هات کو؟! چه کار کردی؟! ته تهش اینه که شما این وسط همینجوری موندید دیگه؛ یعنی شمایی که می خواهید برید بهشت باید یه چیزی بپردازید اما شما میگید اون چیزی که من می خواهم بپردازم اینه که کاری نکردم، کاری نکردم که پرداخت نیست، کاری کردم پرداخته.

پاسخ به سوال دانشجو: کافر مرده نگید تمام زندگیش از بین رفت، یک امکانی به نام در حال ایمان مردن را از دست داد اما کارهای خیرش هست و اینها رو می سنجند، یک امتیاز رو از دست داد؛ برای چی بدون حساب باشه؟ خب این آدم قبلش کار خوب کرده کار خوبش محفوظه اما گناه کرده؛ فرق آدمی که گناه کرده مرده و شما چیه؟! شما به اندازه همون کار خوب کردید و در حال کار خوب هم مردید اون کار خوب کرده و در حال کار بد مرده، فرقی باید باشه بین او و شما؛ اینم اعمالش حبط نیستش یعنی ما که نگفتیم همه ی کارهای خیرش حبط شد؛ نه این اون موقع که از دنیا رفت یک امتیاز رو از دست داد نه اینکه حبط اعمال شد و چون کافر مرده مستقیم بره جهنم، میگیم امتیاز مردن مومنانه رو از دست داد. خیلی هم عادلانه است اتفاقا برای یک کار یک مجازات شده.

پاسخ به سوال دانشجو: آنچه به همسران و خانواده پیغمبر ربط پیدا می کنند مسئله ی پیغمبر نیست؛ چون بعد از شهادت پیغمبر صلوات الله علیه می بینیم که بحث خانواده ی پیغمبر بحث فردی نیست.

پاسخ به سوال دانشجو: اهل ذکر هیچ چیز نمیگن معمولا اهل سروصدا هر کدوم یک چیزی میگن ؛ اهل ذکر منششون معلومه، خودداری و خود نگهداریشون معلومه، هر کسی سر و صدا کرد که اهل ذکر نیست؛ عیب نداره شما فرض بفرمایید در یک انتخابات سه تا اهل ذکر سه تا چیز میگن شما به هرکدوم عمل کردید ماجورید؛ اما خیلی اوقات اهل ذکر حرفشون یک چیز است اما اهل جیغ معمولا سروصدا می کنند صدای اهل ذکر شنیده نمیشه.

پاسخ به سوال دانشجو: بعضی وقتها واقعا آدم حرفی نزنه بهتره. یه جایی هست میگن آقا نظرت راجع به فلان فرد چیه؟ میگم من نمی شناسم. ببینید مثلافرض کنید انتخابات ریاست جمهوری پیش اومده شما نمی تونید بگید که حالا میریم؛ نه نسبت به انتخابات باید موضع داشته باشید هم بدانید به کی می خواهید رای بدید، چرا می خواهید رای بدید و هم دیگرانی را که احتملا نمی دانند را آگاه کنیدخب حالا شما میگید یا من این توان رو دارم یعنی در طول سالیان این توانمندی را کسب می کنم که فرق دوغ و دوش آب رو متوجه بشم، الحمدلله؛ یا نمی تونم به یک کسی اعتماد می کنم. یعنی واقعا یک کسی می تواند ادعا بکند من خودم بلد نیستم و به هیچ کس هم اعتماد ندارم.

یه کسایی هستند میگیم کسی رو قبول داری میگه هیچ کس رو، این آدمها رو باید رها کنی یعنی کلا حرف نزنید؛ یعنی چی که هیچ کسی رو قبول نداری! در قرآن می فرماید: "لَو کنّا نَسمَعُ اَو نَعقِلُ ما کنّا فی اَصحابِ السَعیر"یا اهل عقل هستیم خودمون می فهمیدیم یا اگر اهل عقل نیستیم یک گوش شنوایی داشته باشیم،

خودم بلد نیستم اما اون کسی هم که بلده، میگه گوش نمی کنم. نه بلده نه اون آدمی که بلده میگه از او گوش میکنه! ! خب این آدم معلومه عاقبت بخیر نخواهد شد؛ آنقدری که بلد هستید بگید هر چی هم بلد نیستید میشه سوال کرد. حالا اگه یه جایی به قول ایشون اهل ذکر دو، سه تا حرف زدند شما روز قیامت بگید خدایا ما این آدم رو اهل ذکر می دانستیم، این اینو گفت ما اینجوری عمل کردیم، اون یکی میگه ما ایشون را اهل ذکر

می دونستیم، اینجا مثل تقلیده که شما تسبیحات اربعه رو یک بار بگید، سه بار بگید، پنج بار بگید یا هفت بار بگید قیامت کدامتان بهشتی هستید؟ هر چهار تا چون شما کاره ای نبودید، مرجع گفته یک بار شما یک بار گفتید بعد روز قیامت معلوم شده هفت بار درسته، شما که کم کاری نکردی. ما مامور به حق نیستیم ما مامور به حجّت هستیم؛ یعنی چیزی که قیامت خدا سوال کرد بگیم حجت ما اینه، برای چی این کار را کردی؟ به این دلیل خدایا. خدا می گه خب این دلیل پشتش اینو این بوده شما می گی معذرت می خواهم اینها به من ربطی نداره، به اون مرجع بگید به ما چه، قشنگ به ما چه بابش اینجا باز می شود.

وَ ما جَعَلَ اَزواجَکُم

دومین جَعَلَ آیه، ما قرار ندادیم همسران شما رو چی؟ موضوع آیه چیه؟ بحث ظهارهست، ظهار چی بود؟ اینها در ایام جاهلیت یک جور طلاق داشتند که مرد به زنش می گفت که اَنتَ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی همسرش را تشبیه می کرد به مادر خودش و چون ازدواج و رابطه با مادر حرام است در نتیجه رابطه اش را با همسرش چیکار می کرد؟ حرام می کرد یعنی یک جمله ای می گفت که همسرش را مثل مادر خودش بدونه و دیگه با اوارتباطی نداشته باشد. به این بحث می گویند بحث ظهار، مشخصه دیگه، چرا ظهار می گویند؟ ظهار از ظَهر می آید. ظَهر یعنی پشت. این موضوع آیه و بحثی که در

آیه به آن پرداخته شد. اما حکم ظهار در اسلام چیست؟ خب اسلام اومد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)عزیزمان تشریف آوردند در مورد ظهار گفتند خب حالا قبلا بوده و ما همینو ادامه می دهیم؟ مطلقا. اسلام زیر آب ظهار را زد. گفت اولا ظهار طلاق نیست یعنی مردی به زنش این را بگوید رابطه زناشوئیشون قطع نمی شود. با این جمله رابطه قطع نمی شود، طلاق اتفاق نمی افتد. این نکته اول. مطلب دوم اینکه این کار حرام است اصلا، حق ندارید این کار را بکنید، یعنی چی که، طبیعتا مرد موقع عصبانیت این کار را می کرد دیگه، یعنی اینقدر حق قائل بود برای خودش که موقع عصبانیت یک چیزی بپرونه، نتیجه چی بشه؟ قطع ابدی رابطه مرد با زن یعنی این زن بشود در حکم مادر این مرد. حالا عصبانی بوده یک فرمایش رایگانی کرده یعنی چی که از این حرف نتیجه می گیرید و آن نتیجه را ساری و جاری می کنید؟ اینم ۲. سوم اینکه اگر کسی حالا این رو گفت و گفتش که خب اشتباه کردم و می خواهم با همسرم رابطه داشته باشم این حق ندارد باید چی کار کند؟ باید کفاره بدهد. حالا به کفاره اش هم می رسیم. باید کفاره بده و اون طرف هم با این حرف هیچ اتفاق خاصی روی نمی دهد یعنی همسر تبدیل به مادر نمی شود. قرآن می گوید اِن اُمّهاتُهم اِلاّ اللّائی وَلَدنَهُم مادران اونها چه کسانی هستند؟ کسایی که اونها را به دنیا آورده اند. یعنی چی مثلا یک کسی به یک کسی بگوید مادر. اون دیگه بشود مادر، من دیگه به شما گفتم مادر از دهنم در رفت، یعنی چی از دهنم در رفت؟ اینها می گفتن این فرد این جمله را به کار برد این زن دیگه شد مادرت. آقا اینها با هم ازدواج کردن، ۲۰سال باهم زن و شوهر بودن، ۸تا بچه دارن، آخه یعنی چی که می گی مثلا . نه دیگه گفته. خب بیخود گفته.

اسلام اومد گفتش که این ۴تا نظر. خب حالا کسی اینو گفت چیکار باید بکند؟ اگر کسی به عنوان مسلمان مرتکب ظهار شد چیکار باید بکنه؟ این باید کفاره بدهد.

کفاره اگر که این ظهار را گفت و بعدش رابطه ایی با همسرش برقرار نکرده یعنی بدون رابطه زناشوئی بوده یک کفاره باید بدهد، اما اگر بعد از اینکه این جمله را گفته با همسرش رابطه هم داشتن، باید ۲تا بدهد، ۲تا کفاره باید بدهد این یک، خب کفاره اش چی هست؟ کفاره: ۱- آزاد کردن بنده ۲- ۶۰ روز روزه ۳- اطعام ۶۰ مسکین اینم کفاره شه. این کفاره ترتیبی است یا تخییری؟ همینجوری گروه سرود الان جواب می دن . کی جواب می ده که بعد چراش رو هم بتونه بگه. اون ردیف آخر اقصی نقاط عالم. یعنی بین من و شما ۴۰ ۵۰، نفر مشغول عبادت ماه مبارک رمضان هستن. اینایی که می خوابن انواع دارن دیگه بعضی می روند پشت صندلی جلو، اینها نائمین مثلا شرمنده هستن. یک عده اینجوری می خوابن اینها نائمین دارای اعتماد به نفس هستن. حالا این سلسله مراتب داره چون مفهوم مشککی است مفهوم نوم و نائم اینا گروهای دیگری هم داریم! (استاد به مزاح میگن) بفرمایید ردیف آخر ترتیبی است یا تخییری؟ اختیاریه کاملا اشتباه گفتید. معلومه همون ردیف آخری بود حد پاسختون ! ؛، دیگه ازاین ردیفهای جلو، عالِم ردیف جلو؟! ترتیبی یعنی بنده باید آزاد کند، اگر نشدشصت روز روزه، اگر نشد شصت تا فقیر را اطعام کند این کفاره ی ظهار است. اول باید برده آزاد کنید اگه نشد شصت روز روزه می گیرید و اگه نشد روزه بگیری شصت تا فقیر رو اطعام میکنی این هم کفاره ی ظهار.

این هم دوم. . قرآن فرموده این که شما یک جمله ای را بپرانید از سر عصبانیت یا هر چیز دیگر این همسر را تبدیل به مادر نمی کند. (سوال دانشجو: استطاعت مالی باید داشته باشد در کفاره؟) بله استطاعت مالی مهم است اگه نشد یا مثلا

طرف استطاعت مالی ندارد، یا قدرت بدنی اش هم ضعیف است، ولی می تواند شصت فقیر را اطعام کند، آزاد کردن بنده خیلی بیشتر هزینه دارد. پس هم استطاعت مالی مهم است هم استطاعت جسمی.

پاسخ به سوال: یک وعده غذا هم هست نه که کلا شصت تا مسکین بیان غذا بخورند!

پاسخ به سوال دانشجو: نه! اینها تازه اسلام آورده اند و هنوز خیلی هم کنترل ندارند یک دفعه عصبانی می شود می گوید انتِ. . بعد چکار کند الان؟! پیغمبر بگوید شما از اسلام خارجی؟! اسلام می گوید تا مدتی که عادت کنید بدون فکر حرف نزنید، اگر دوباره این اشتباه را تکرار کردید این جوری جمعش کنید. کجا تایید کرده؟! می گوید این اصلا اثر ندارد. .

(سوال دانشجو: ظهار چه تفاوتی با طلاق دارد؟) در اینجا طرف همسر را در حکم مادر می گیرد و دیگر نمی تواند با او ازدواج کند. در طلاق، اگر طلاق رِجعی باشدبدون اینکه نیاز به عقد باشد با یک حرف یا عمل دوباره اینها زن و شوهر می شوند به عقد جدید هم نیاز نیست. اگر طلاق، بائن باشد عدّه که تمام شد دوباره می توانند با هم ازدواج کنند. کجای اینها به یک معناست؟!

پاسخ به سوال دانشجو: به خاطر اینکه این مسئله شایع بوده باید حل می شده. این کارکرد رو داره که اگر شما چه به صورت ظهار یا هر کارکرد دیگه ای الان در قرآن، مثلا طرف می گفته تو را سه بار طلاق دادم. قرآن آمده اشاره کرده که تنها راه جدایی مرد از زن این است که صیغه ی طلاق بین آنها جاری شود و این قبول نیست. این می خواهد بگوید اولا راه جدایی چیست ثانیا بگوید هر راهی به جز این شما قرار بدهید برای جدا شدن زن از مرد مذموم است، چه الان باشد مثل ظهار چه بعدا بیاورید. سوم، قرآن بالاخره یک مخاطبی دارد. مخاطب قرآن اعراب جزیره العرب هستند. یک جاهایی قرآن چه در مثال ها چه در موضوعات ناظر به آنها مطلبی را می گوید. اما دعوا باید سر این باشد که اگر مطلبی ناظر به آنها گفته شد آیا تخاطب انحصار می آورد؟ یعنی اگر به آنها گفته شده منحصر در آنهاست؟ همیشه این مثال را زدیم: می فرماید "واَعِدّوا لَهم مَا اَستَطَعتُم مِن قُوهٔ تُرهِبونَ بِه عَدُوَ الله و عَدُّوکم" یعنی آن قدر به جهت عِدّه و عُدّه قوی بشوید که دشمن خدا و دشمن شما از شما بترسد. این قاعده ی عام است. اما وسطش می گوید. مِن قُوَه و مِن رِباطِ الخَیل. رِباط الخیل یعنی اسب آماده ای که افسارش هم در گردنش است و فقط باید سوار شوی و شروع به حرکت بکنی. می گوییم چون مخاطب عرب است و نماد اوج آمادگی رباط الخیل است، این مثال را می زند. اما این مثال قاعده را نقض نمی کند. قاعده ی آمادگی شما ترهبون به عدو الله و عدوکم باید باشد. قرآن بالاخره در زمان نزول خودش یک مخاطبی داشته. خدا وقتی می خواهد رسوم غلط ناظر به یک موضوع را بزند باید از رسوم غلط ناظر به آنها مثال بزند اما جاهای دیگر قرآن دائما به ما میگوید احکام کلی است، مثال، مثال اینهاست. اینجا هم می گوید هر راهی غیر از طلاق بین زن و شوهر جدایی ایجاد نخواهد کرد.

پاسخ به سوال دانشجو: این کفاره که وضع کردند فقط برای همون طمان کارکرد داشته؟ نه، فرض بفرمایید الان یک مسلمانی این را یاد بگیرد و در عصبانیت به خانمش بگوید این کفاره را باید بدهد. (این صحه گذاشتن اسلام روی ظهار نیست؟) نه، الان یک نفر مرتکب قتل می شود، قرآن گفته غیر عمد بود دیه، عمد بود قصاص. اینجا قرآن روی قتل صحه گذاشته؟! قرآن با واقعیت جامعه سروکار دارد. چه آن زمان یک کسی عادت داشته این را بگوید چه از روی

عصیانیت. عصبانیت که اختصاص به آن زمان ندارد. قرآن میگه اگه این رو گفتید، خدا بگه خب دیگه ظهار کردی برو جهنم! نه! اشتباه کرده، راه جبران اشتباه را گذاشته. توبه را گذاشته یعنی به گناه مهر تایید زده؟! این جور نیست. .

پاسخ به سوال دانشجو: کفاره تنبیه آن فرد است. کسی که حرف بیخود زده و بعد رابطه را هم می خواهد! تو که رابطه را می خواهی چرا حرف بیخود میزنی؟! چرا می گویی تو مثل مادر منی؟! این را دو برابر مجازات کرده. نه از این جهت که تاییدش کرده. .

و ما جَعَلَ اَدعیائَکم: جعل سوم. جعل اول که تکوینی بود، دو تا قلب. جعل دوم تشریعی بود، بحث ظهار. جعل سوم باز تشریعی است و بحث فرزندخواندگی است. خداوند ادعیاء شما را ابناء شما قرار نداده است. .

سه نکته را درباره ی این بخش بگوییم: اولا ادعیاء جمع دَعی است و دَعی به معنای انتساب یک چیزی یا یک کسی به چیزی یا کسی است. این معنای عام است. یه چیزی یا کسی به چیزی یا کسی منتسب بشه یعنی مثلا بگن این به اون منتسب هست، به اون اختصاص داره، از او نشات گرفته این میشه دَعیّ؛ ادعا هم از این ریشه است. اینجا دعی به معنای فرزندخوانده است و اَدعیاء یعنی فرزند خواندگان. . این نکته ی اول

مطلب دوم این است که موضوع این بخش از آیه چیست؟ بحث فرزندخواندگی است. جریان فرزندخواندگی این بود که یک غلام یا یک فرد آزاد را به عنوان فرزند به یک کسی منتسب می کردند؛ یک وقت مثلا فرد غلام بود اورو در جنگی یا درگیری گرفته بودند و این غلام رو مثلا می فروختند، یکی می خرید و با او زندگی می کرد و می گفت من فلانی را فرزند خودم قرار دادم یا اورا آزاد می کرد، یا مثلا یک فرد آزادی که کس و کاری نداشت مثلا بچه ی سرراهی بوده نمی دونسته پدر و مادرس چه کسانی هستندیا پدر و مادرش در جنگ یا اتفاقی کشته شده بودند، این فرد آزاد رو به یک کسی نسبت می دادند می گفتند مثلا زید بن فلان. این موضوع آروم آروم اونقدر جدی شده بود که اُبوَّت و بُنُوَّت (پدری و فرزندی) ایجاد می کرد؛ یعنی وقتی می گفتند این فرزند او واقعا انگار یک بُنُوتی ایجاد می شو و واقعا پسرش هست یا این فرد پدر اوست واقعا انگار اُبوَّت داره؛ مثل جریانی شده بود که گفتند به دروغ: آقا فلان جا آش میدن همه رفتند که نکنه واقعا اونجا آش میدن دیگر آنقدر جدی شده بود که آثار فرزندی رو باور می کردند یعنی طرف می مرد سه تا پسر داشت یکی هم همین چهارمی بود که مثلا به عنوان فرزند آورده بود پیش خودش مثلا از کوچیکی یا حالا از بزرگی؛ خب غلام بعضی وقتها سنش بیشتر بود مثلا بیست یا بیست و پنج سالش بود بعد می آورد می گفت پسر منه! بعد می دیدی به اون پسر عینا مثل پسرهای خونی اش ارث می دادن مثلا تو خونه بود مثلا سه تا پسر داشت دو تا دختر این پسر که اومده بود دیگه حق نداشت با اون دخترها هم ازدواج کند چی بود؟ برادرشان بود دیگه و حرف های این شکلی و یک آثاری براش بار کرده بودند.

اسلام که آمد و حالا بالاخره بحث محرمیت هم بود دیگه وقتی که این اومد مثل این سه تا به زن این آقا چیه؟ محرم هست دیگه تو خونه است. اسلام اومد گفت این قدر حرف آبدوغ خیاری نزنید یعنی چی؟ این سه تا از صُلب این آدم هستن اینها گوشت و پوست و خونشون از این است، این از راه اومده بود مثلا گم شده بوده پیدا نکرده پدر و مادرش رو گفتن تو هم بیا فرزند مایی الان بهش گفتیم تو هم بیا فرزند مایی یعنی تمام این مراحل طی شده؟ یعنی انقدر بر این تو بیا فرزند مایی آثار مترتب است؟! حرف الکی چرا می زنی؟! اَدعیاء شما اَبناء شما نیستند الکی اینها رو نچسبونید به

خودتان. احکامش رو زد فرزند خوانده محرم نیست لذا این آقایی که تشریف آوردن تو این منزل نه به خانم منزل و نه به دخترهای منزل محرم نیستند این آقا گفته تو فرزند منی گفته که گفته برا خودش گفته. این خانم اون آقا و دختر آقا براش غریبه هستن مثل هر غریبه دیگری. حرمت نکاح ندارد. این و آوردی این پسر بعد میگه دخترتون رو به من میدین؟ حالا حداقل می تونید دخترتون و بهش بدین که هم به دختر محرم بشه هم به مادر خانواده باز این بهتره که حرمت نکاح هم نداره یعنی این پسر شما نیست می تونه با دختر شما ازدواج کنه . اصلا آقایی که این رو آورده تو این خونه خودش مُرد این می تونه همین زن رو یعنی به نوعی زن باباشو زن بابا اون موقع رو بره بگیره. این پسر ازدواج کرد بعد از مدتی مرد این آقا حق داره بره زن این پسر رو بگیره این عروس او حساب نمی شه اصلا این قواعد نکاح و اینها ساری و جاری نیست.

دیگه سوم ارث نداره. یارو مُرد؛ مُرد ارث مال کیه؟ طبقات ارث معلومه، این نیستش که آقا شما هم بیا مگه سور(مهمونی) که اونم بیاد بخوره! یک سفره پهن شده قائله بندی است ارث . طبقات سه گانه ارث هر طبقه مانع طبقه بعد است. بعد شما یک نفری که جزء طبقات ارث که نبوده هیچی مستقیم برداشتیش آوردیش گذاشتیش طبقه اول بعد می خواهی بهش ارث بدی اصلا این نیستش در اسلام و نکات دیگر. هر چی که بر فرزند بار است اون موقع بار می کردند به این بار نیست.

پاسخ به سوال دانشجو: واجب نیست ازدواج کند باهاش خب، کجاش عجیب غریبه؟ الان یک آقایی از راه اومد میگم تو پسر منی این شد پسر من؟ این عجیب غریب نیست؟ اونی که شما میگید فرزند خوانده امروزه خب. فرزند خوانده امروز فرق می کند خواهش می کنم به مو ضوعات صدر اسلام به عینک ۱۳۹۶ نگاه نکنید و اِلّا خیلی جاها می گید عجیب غریبه خب! . الان این جا یه نکته ایی رو یادداشت کردم آقا امروزه کسانی که فرزند می آورند خواهش می کنم می بینید خانواده ایی کسی فرزند میارن شما رو به خدا راهناییشان کنید آقا یه گاف های بدی میدن بچه رو می یارن میگه از کوچکی تو دامن خودمون بوده ! خانم محترم کسی از کوچکی تو دامن شما یاشه یا از بزرگی این به شما محرم نمی شه؛ یعنی الان اگه شما یه آقای سبیل کلفت هم می آوردی تو این دامن میذاشتی به شما نامحرم بود. میگه مثل بچه ام. همین جوری عواطف. بابا این محرم نیست، انقدر اشتباه! حالا این که خوبه خانم اومده میگه ما با این آقا دست خواهر برادری دادیم. چه کار کردی؟ دست خواهری! میگم چی هست؟ می گه همین روز عید غدیر دست میدن. میگم مجردی؟ نه. همسرتون می دونه؟ نه. ببین این برادر و بفرست بره کلا . خانم با آقا روز عید غدیر دست در دست هم گذاشتن خطبه اُخُوَّت خوندن خدا! ! ! حالا باز خانمها بعضا می گن ما دو تا روز عید غدیر دست خواهری دادیم اون عیب نداره حالا سر کارن! دست خواهری نداریم دست برادریه! اما این اشکال ندارد. تبعات ایجاد نمی کند اَقَلا. اگه اینها هم دوباره بعد یه مدتی یکی شون بخواد برای برادرش اون یک رو بگیره میگه نه دیگه من خواهرتم! خواهر و برادر حساب می شن. دیونه بازی چرا در میاری!؟ برو زندگی تو بکن تو این بی شوهری!

شما رو به خدا مردم را راهنمایی کنید هیچی بلد نیستن بعضی ها! گوش نکردن تکلیف ندارین وظیفه ندارید شما وظیفه تون و بگید آقا خب بعضی جاها سخته . بله بنده یه پسری رو آوردم مثلا سه تا دختر دارم . سه تا پسر دارم این پسر رو آوردم چی کار کنم؟ این با خانم من که نمی تونه بر او محرم باشه اگه یک دخترم رو براش عقد بکنم به بقیه دخترهام محرم نمیشه. مثلا الان ده ساله اش سه سال چهار سال دیگه به بلوغ میرسه مادر خانمت در قید حیات است؟ یا مادر

خودت؟ بله آره کافی است که مادر زن یا مادر شوهر باشند و شوهر نداشته باشن شما مادر خانم را یک دقیقه برای این بچه عقد موقت بخون یک دقیقه این بچه میشه چه کاره تو؟ فرض کنید. دقت کنید. دقت، این سه تا دخترای من اند این سه تا پسرای من، من این پسرو من الان آوردم الان من مادر خانمم رو یک دقیقه برای این پسر عقد موقت خوندم صبر کنید. چه کاره منه؟ پدر خانم منه، پدر همسر منه بابا بزرگ این ۶ تاهم هست؛ به همه محرم شدیعنی واقعا اسلام صدتا راهکار اینجا گذاشته یعنی خیلی راهکار هست؛ فرض کنید مثلااومده تو خونتون مادر بزرگ هم ندارید چه کار کنیم یه دختر داریم خیلی خوب کاریش نمیشه کرد فعلا دخترمون را برای این عقد موقت می کنیم طولانی مدت خب، مثلا می گیم ۲۰ سال این الان هم به خانم خونه محرم شد به همسرمن هم به دخترم. اون روزی که دخترم خواست ازدواج کنه این محرمیت که پشتش رابطه ای نبوده فقط می گیم بقیه مدت رو چی کار کن؟ ببخش؛ این که ببخش دخترم هم بعد دیگه ازدواج می کنه. دخترم دیگه بعد ازدواج به ایشون محرم نیست ولی تا تو خونه هستن می تونیم اصلا اینها رو نمی دونن. عرض کنم که سوال نپرسین الان صد هزار تا فرض میشه مطرح کرد. می خوام بگم به صرف عاطفه این بچه مثل بچه خودمه. خودتم داری میگی چی مثل بچه اومدم. بچه ات نیست محرم نیست حالا می فرمایید این فرض ها جنی است . واقعا جن ها همه فرض ها رو جنی می بینن! خب سوال در عمل اگه این پسر بیاد به عنوان نامحرم بیاد خونه ما زندگی کنه در عمل هیچ اتفاقی نمی افته؟ شما راه مناسب و بگید هر چقدر فکر کنید به راه مناسب نمیرسید. خب ماها راه برای برون رفت داریم به شرط این که بدونیم . تصحیح میکنه موضوع بحث ما این نیست ببخشید یک موردی بوده یک پسر آورده یک دختر داشته با دو تا پسر. ۲تا مادربزرگ ۴ تا پدر بزرگ در این حالت خواهش می کنم اینا رو بذارید کنار. خب آقا بابا بزرگه ۴ تا زن داشته با هر کدام از این زن ها باشه میشه مثلا اون مادر این نباشه ولی اینو شیر داده بوده مثلا پیچیده نکنید این هارو. خوب یا بچه رواگر میارن مثلا همزمان خانم یه بچه ایی داده مثلا شیردهی میکنه یک بچه جدید میاره خوب با رضاع میشه فرزند بشه اگه دوباره نگین این هم جنی هست. رضاع که دیگه جنی نیست دیگه! نه دیگه اگه شیر خورده مثلا مثل جن شیر خورده! یه جوری محرم بشن؛ صرف اینکه این از موقعی که آنقدر بوده تو این خونه بوده ببین از موقعی که آنقدر هم بوده تو این خونه بوده باشه محرم نمیشه.

اشتباه می کنن بلد نیستن بعد میرن ۱۵ سال با یک نامحرم تو خونه زندگی کرده؛ یعنی این ۱۵ سال این فرد نامحرم بوده آره ولی هیچ وقت نگاه بدی به ما نکردشما چرا فکر می کنید تو نامحرمی حتی باید نگاه بد باشه .

گناه اندر گناه. وارد نشیم خواهش می کنم این بحثش خیلی پیچیده میشه.

پاسخ به سوال دانشجو: اول این که اون دختر در حالی که کوچک بوده چون پدر میشه ولی اش یعنی همون کسی که آورده او را میشه ولی اش، باید او را برای خودش عقد می کردخب این عقد باعث میشه که به مادر که محرمیت مهم نیست به پدر دیگه چون خانم هستن به پدر مهمه که محرم می شد تا روزی که می خواست ازدواج بکنه؛ اگه می خواد با عموها و اینها هم محرم بشه که هیچی دیگه، بله باید عقد پدر پدر بشود جالبه می خوان یه نفر به همه محرم شه به خودش هم نگن! می خوام عرض کنم که ولی این که بگن ما نمی خواهیم به این بچه بگیم نمی خوام بگیم هم ناحقی در حق اون بچه است اون باید یک وقتی بدونه؛ آیه همین رو میگه، میگه یک وقتی به اون بچه بگید که تو فرزند من نیستی؛ ولی از اون طرف واقعا شما فرض کنید که همین پسر یا دختری که از زمان شیر خوارگی در یک خانه ای بزرگ شده اولا حقشه که بدونه پدر و مادرش کی هستند یعنی باید بگن بهش، ثانیا اینکه محرمیت تعارف بردار نیست که نه

ما اگه الان اینجوری نباشه می خوان با عموها هم محرم بشه که در این صورت باید با پدر این آقا محرم بشه که میشه پدر عموها و پدر این آقا و مادر این آقا و عموها که بتونه به عموها هم محرم بشه حالا اگه نگید چطوری به دایی ها محرم بشه بازکه iگرفتاری از اون طرف هم داریم. یک نکته هم بگم، محرم بودن با حرام بودن فرق میکنه؛ بعضی وقتها بعضی ها به هم حرامند و با هم محرم نیستند این هم قاطی نشه نمی خوام وارد شم چون خیلی پیچیده میشه.

پاسخ به سوال دانشجو: شما میگید اگه کسی که فرزندی آورد خواست به او هم ارث بده قرآن می فرماید: می تونیدوصیت بکنید یک سو م براش و در زمان حیاتتون به او بدید بابش بسته نیست اما ارث واجب نمی بره.

پاسخ به سوال دانشجو: یک بچه سه ساله ای که پدر و مادر نداره او چه گناهی کرده اینطوری باشه باید بگیم اینها پدر و مادر ندارند همینطور بی پدر و مادر بمونند؛ اتفاقا نهاد خوبیه یعنی واقعا کسانی و خانواده هایی که می تونند این کار رو بکنند اما اون طرف می خواین ثواب بکنید کباب نشید.

پاسخ به سوال دانشجو: اینکه میگن برای اینکه فرزند بیارن خونه به اسم کنند من در آوردی سازمان بهزیستیه اسلام اینها رو نگفته، شاید این هم حکمتی داشته باشه من نمی دونم ولی این رو اسلام نگفته.

پاسخ به سوال دانشجو: اگر هم اینه که ممکنه به این خاطر شناسنامه بچه رو به فامیل پدر می زنند، ما بگیم الان اگه به نام پدر مزنیم یک مشکلاتی پیش میاد مثلا من می برم بچه رو مدرسه ثبت نام کنم اگه به فامیل من نباشه تو مدرسه بچه رو ثبت نام نمی کنند؛ اشکال نداره ولی باید او بدونه که فرزند کی بوده چه بسا این دانستن برای او یک حقی ایجاد بکنه و بخواد یک کاری انجام بده مثلا بپرسه من اهل کجا بودم؟ بگیم اهل فلان جا بودی و بخواد بره اونجا سر مزار پدر و مادرش ما اورا از این کار با نگفتن محروم کنیم که به جهت عاطفی نمی خوایم بهش بگیم ولی اینکه با چه ظرافتی در چه طمانی گفته بشه مهمه و می خوام عرض بکنم اسلام دنبال این بود که بگه یک آدم از حق دانستن حقیقت خودش نباید محروم بشه.